



خردادماه

۱۳۲۴



نادر شاه افشار

راست ترین پیکره ازوست که در کتاب « بخوانند و داوری کنند » (شیعیگری) آورده شده .

در ایلام با یاران ما چه رفتاری میکنند؟

چنانکه بما آگاهی داده اند خوش چشم نماینده فرهنگ ایلام گذشته از اینکه خود در باره چند تن از یاران ما که آموزگار و دبیرند دشمنی میکند ، سرهنگ مگری پیرمرد ۶۵ ساله فرماندار آنجا را نیز ابزار دست خود ساخته و او را نیز بدشمنی با یاران ما واداشته است . ما برای آگاهی همگان بویژه آزادیخواهان نمونه رفتارشان را در پایین بکوتاهی یاد میکنیم :

۱ - این سرهنگ که داماد ایرج میرزا است و سوختن کتاب ایرج هم در دشمنی با ما هناینده بوده است برادر ارجمند ما آقای سروان آذرَم را نزد خود خواسته و با او بیرخاش و زبان درازی پرداخته که چرا او گذشته از انجام وظایف اداری خود در پراکندن کتابهای آقای کسروی کوشش می کند .

۲ - فرماندار و نماینده فرهنگ سید گردن ستبری را واداشته اند که بمغازه یکی از یاران ما رفته و در حالیکه او بخواندن کتاب مشغول بوده کتاب را (**ورجاوند بنیاد**) بزور و وحشیگری ازو گرفته و بفرمانداری برده اند .

۳ - در یکی از نشستهاییکه برای مهمانی حاج داداش (**حاج مستشار**) سر حلقه درویشان کرمانشاه داشته اند و با بدگویی از آزادگان آبی بر آتش درونی خود می ریخته اند حاج داداش را که هم درویش صاحب خانقاه و هم مدیر روزنامه کوبک غرب است وادار کرده اند در روزنامه خود دروغهایی در باره سروان آدرم بنویسد و تهمتایی باو بندد و با هوچیگری با یاران ما و راه ما دشمنی نماید .

۴ - گذشته از اینها اقدامات دیگری نیز کرده و شکایاتی برای تغییر و انتقال آقای سروان آدرم نموده اند زیرا این جوان پاک و بی آرایش نمیتواند هم رنگ و همکار آنها باشد .

اینهاست نمونه طرز رفتار یک فرماندار و یک نماینده فرهنگ . اکنون ما از آقای فرماندار میپرسیم : شما آقای سرهنگ پس از شصت و چند سال زندگی و سالها خدمت دولت هنوز تا این اندازه از اوضاع جهان آگاه نشده اید که بدانید دولت های بزرگ برای آزادی جنگیده اند و اساس آزادی ، آزادی عقیده و فکر است؟! آیا شما با این رفتارها میتوانید جلوی آزادی عقیده مردم را بگیرید؟! چشم و گوش مردم را ببندید که نبینند و نفهمند؟! .

شما با آن درجه سرهنگی و مقام فرمانداری بکاری برخاسته اید که جز خرافات پروری نامی بآن نمیتوان داد ، امامزاده خاص علیرا که شما با پول مردم آباد کرده اید و توده گمراه را بزیرارت آن وامیدارید جز خرافات پروری چه نامی دارد؟! این امامزاده سالها متروک افتاده بود و کمتر کسی بیاد او میافتاده . شما با این کار خودتان خرافه ها را زنده یا بهتر گویم بت پرستی را رواج داده اید .

راستی را اگر شما هنوز ندانسته اید که اینگونه کارها نه از دین بلکه از بیدینی است بروید کتابهای ما را بخوانید تا بدانید ما با چه دلیلهای روشنی بیرون بودن اینها را از دین نشان داده ایم . اگر میدانید و برای فریب مردم یا (**باندیشه مانندگان**) برای مردم داری و سیاستمداری اینکارها را میکنید نیک بدانید اینکارها گناه بزرگیست . این سیاست نیست مردم داری هم نیست اینها مردم را در خواری و پستی نگاهداشتنست .

شما خود را افزار دست خوش چشم نماینده فرهنگ آنجا کرده اید ما او را نیک میشناسیم میدانیم او درویش است و چون ما با درویشی و صوفیگری نبردیده ایم بدشمنی برخاسته و شما را نیز با خود همدست ساخته

است. برای یک سرهنگ شصت و چند ساله بسیار ناسزاست که خود را ابزار دست درویشی کند. عکس این آقا را با لباس و کلاه درویشی داریم و توانیم آنرا بچاپ رسانیم و او را بهمه آزادیخواهان و روشن اندیشان بشناسانیم^۱.

آقای فرماندار: شما در شکایتی که بتحریر و همکاری خوش چشم و درویشان دیگر از سروان آدرم کرده اید عنوان مقتضیات محل و احتمال طغیان عشایر را پیش کشیده اید. از شما میپرسم آیا چه مقتضیاتی ایجاب میکرد امامزاده از نظر افتاده خاص علی را باز بسازید و بیاد مردم اندازید؟! کدام مقتضیات اجازه میدهد درویشی را در آنجا رواج دهید؟! آیا درویشی از اسلام است یا گنبد پرستی از دینداریست؟! شما منطقه ایلام را جای عشایر دانسته و باین عنوان که کارهای آزادگان مخالف اسلام است و عشایر بتعصب دین ممکنست طغیان کنند تغییر و انتقال سروان آدرم را خواسته اید. آیا این درست است؟! آیا اگر کسی یا کسانی کتابهایی داشته باشند و بمردم بدهند بخوانند و برای آنها از مطالب آن گفتگو کنند موجب شورش عشایر خواهد شد یا بر عشایر فشار آوردن و رشوه خواستن و برای رؤساء خانواده های عشایر اسباب چینی کردن؟! کدامیک؟!.

آقای فرماندار: ما از اوضاع کشور خودمان بهتر از شما آگاهیم. عشایر را بهتر از شما می شناسیم. مقتضیات را نیز بهتر از شما میدانیم.

مردمرا در نادانی و پستی نگاهداشتن بهیچوجه از مقتضیات نیست. عشایر هیچگاه بسرکشی برنمیخیزد مگر آنکه مامورین دولت بآنها فشار آورند و بآنها زور گویند و پول از آنها بخواهند. بسیار آزموده شده هر گاه یکی از ایلات سرکشی کرده علت اصلیش سختگیری و فشار یا تحریکات خود مامورین دولتی بوده است. آقای سرهنگ شما میدانید و ما نیز خوب می دانیم که اگر شما و دیگر مامورین دولتی که موثرند نخواهید عشایر شورش کنند هرگز آنها سرکشی و شورش نخواهند کرد.

راستی را پاسخ دهید آیا آنرفتر که باگاهی شما یا خوش چشم شده و سیدی با چند تن رفته اند و کتابیرا از دست خواننده آن - که در مغازه و محل خود نشسته و میخوانده است - گرفته و بفرمانداری آورده اند و شما هیچ جلوگیری نکرده اید موجب برآشفتگی و شورش مردم میشود یا کتابرا برای خواندن باشخاص محدود و معینی دادن؟!.

شما اگر فرماندار دولت مشروطه هستید باید باصول اساسی مشروطیت، بازادی فکر و عقیده احترام گزارید. با هیچ دسته ای بر زیان دسته دیگر همراهی نکنید.

مقتضیات دولت مشروطه اینست مقتضیات آنجا نیز همینست.

بهتر بود شما نیک اندیشیده بودید که این کتابها در مرکز کشور بچاپ رسیده و در همه جا پراکنده شده و اگر میشد از پراکندنش جلو گیرند، در آنجا گرفته بودند و بما نیز دستور میفرستادند.

آقای سرهنگ نیک بدانید ما دسته کوچک و ناتوانی نیستیم که با اینگونه جلوگیریها و کارشکنیها از میان برویم. این کارها که محرکش خوش چشم بوده بسیار کوچک تر از آنست که در کار ما هنایشی داشته باشد. ما در برابر قوای نیرومندتری ایستادگی کرده و میکنیم و با کوشش و جانبازی حقایقی را که دریافته ایم میپراکنیم و روز بروز نیروی ما در افزایش است.

ما بشما سفارش میکنیم اندکی بیندیشید. کتابهای ما را بخوانید تا بدانید ما چه میگوییم و چگونه

فکاربست که دلهای پاکترین و آزاده ترین جوانان این کشور را بتکان آورده و دسته دسته بدان میگردند و بی باک و سرا در راه پیشرفت آن میکوشند. باز هم میگوییم در پیرامون کار خود بیندیشید. گیرم که شما توانستید سروان

آدرم را از آنجا منتقل کنید او بجای دیگر خواهد رفت و در آنجا با همین پشتکار و دلبستگی خواهد کوشید و با رفتن او ایلام خالی نخواهد ماند . شما همه را نخواهید توانست از آنجا بیرون فرستید . اگر تنها یکتن از یاران ما در آنجا بماند بس است که در اندک زمانی گروه بسیاری با خود همبازور و همراه سازد . این اقدامات در کار ما اثری نخواهد داشت . با این کارها جلوی راستیها و آمیغها را نتوان گرفت . در پایان امیدمندم این یادآوریهها در شما اثر نیکی کند و بی آنکه تحریک کسانی در شما بهناید خود دوراندیشانه و بیطرفانه با یاران ما رفتار کنید .

آگاهی تازه تری

۱ - گفتار بالا در دست چاپ بود که بما آگاهی رسید : یکدسته مردم عامی و نادان بتحریک سید محمد رسولی نژاد نام (که خود نیز محرک داشته) بر خانهٔ سروان آدرم هجوم کرده و بدگوئیها نموده خانه اش را سنگ باران کرده اند . خانم سروان از این پیشآمد بیمار شده و ناچار آقای سروان او را بکرمانشاه روانه گردانیده سپس خود سروان هم بکرمانشاه منتقل شده اند . این پیش آمد در نتیجهٔ دسیسه هائی بوده که با دست سید محمد رسولی نژاد با دروغ پراکنی انجام گرفته است . دشمنان ما چون سخن راست و درستی ندارند در برابر ما از منطق و دلیل درمانده بدروغ پراکنی و تهمت زدن و وحشیگری دست میزنند . این سید هم دروغی پراکنده که سروان آدرم بیغمبر اسلام بدگوئی کرده است و با این دروغ مردم عامی چندیرا شورانیده و آنانرا باین وحشیگری واداشته است . بیچارگان ما کجا و بدگوئی از پیغمبر اسلام کجا؟! اینها نشان درماندگی و بیچارگی شماست . نشان نادانی شماست .

۲ - در کرمانشاه نیز کسانی با ما بدشمنی پرداخته اند . یکی از آنها سروان شهبازی نام در هنگ ژاندارمری آنجاست که با برخی افسران ژاندارمری که از یاران ما هستند مخالفت و برای آنها اسباب چینی کرده و بتازگی در نتیجهٔ همین اسباب چینی ها یکی از آنها (ستوان یوسف آذر) بکرمان منتقل شده است .

ما آگاهی داریم که فرماندهٔ هنگ کرمانشاه شخصاً بی نظر و بی طرفند . اینست از شخص ایشان هیچ گله نمی کنیم و امیدمندیم این بی یکسویرا حفظ کرده و جلو اسباب چینی های اینگونهٔ آنانرا نیز بگیرند . اما در بارهٔ سروان شهبازی راستی را نمیدانیم بچه شوندی با یاران ما دشمنی میکند؟ آیا تعصب خرافات میکشد و پندارپرستی را دین دانسته یا برای همچشمی های اداری میخواهد از این پیشآمد سودجوئی کند یا راستی در اشتباهست؟

چنانکه شنیده ایم این سروان گفته است : « من کتابهای کسرویرا نخوانده ام ولی میدانم

که بی حقیقت است » . این گفته میرساند که سروان بسیار در اشتباهست . از اینرو ما اکنون باین پیام برس میکنیم تا چگونگی بهتر روشن شود .

آقای سروان شهبازی : نخست نیک بدانید که اینگونه مخالفتها در کار ما هنایشی نخواهد داشت و بخوابد خدا بسود ما تمام میشود . اکنون که آقای سروان آذر بکرمان منتقل شده ببینید چه خواهد شد ، راست است زحمتی برای ایشان فراهم شده ولی ایشان و همهٔ یاران ما کسی نیستند که با این سختی ها سست شوند آنها کجا روند کوشش خواهند کرد و همراهان بدست میآورند . یاران ما باید بهر شهری سفر کنند اینها سفرها ناچار است که بسود ما تمام میشود .

سپس از شما می پرسیم چگونه در باره راهی که از چگونگی آگاهی ندارید داوری میکنید؟! شما اگر در بند خرافات نیستید اگر پیشرفت ملت و کشور خود دلبستگی دارید بشما میگوییم راه ما برای خرسندی ایرانی و پیشرفت ایران یگانه راه است . کتابهای آقای کسروی درد و درمان این توده را نشان داده و یاران او برای برکندن ریشه فساد و خرسندی ملت ایران و مشرق است که می بینید با فداکاری بیمانندی بکار و کوشش برخاسته اند . این ادعا نیست از ما ، و نشانی آن فداکاری یاران ماست . شما اگر در پی پیشرفت ملت خود هستید دست کم باید کتاب های ما را بخوانید تا بدانید ما چه گفته ایم و نادانسته بزبان توده خود نکوشید .

سکالاد تهران

نامه آقای کسروی سرهنگ مکری^۱

آقای سرهنگ مکری فرماندار نظامی ایلام و پشتکوه

خبرهای ایلام که بادارات تهران رسیده در میان آنها نوشته های شما باعث تعجب گردیده .

شما مینویسید : « با دادن کتب بدین کسروی تبلیغ میکند » . از اینجمله پیداست که شما

معنی دینرا نمیدانید . دین چیزی نیست که مال کسی باشد . دین حقایقیست که همیشه هست و تغییر ناپذیر است .

آقای ارجمند ، اگر شما کتابهای ما را خوانده اید پس این اشتباه چیست؟! ... اگر نخوانده اید پس آن دشمنی و بدخواهی از کجاست؟! ...

شما مینویسید « سروان آدرم بیغمبر (ص) توهین و بدزبانی کرده » . این تهمت

اشکاراست . کسیکه از ماست ، نشدنیست که بیغمبر پاک اسلام بدزبانی کند . ما بآن مرد پاک احترام بسیار میگذاریم و بخش بزرگی از نوشته های من در باره دفاع از اسلام است .

شما جدایی میانه آنمرد بزرگ با فلان امامزاده بی پدر و مادر نمیگذارید . کسیکه بفلان امامزاده بد گفت آنرا توهین باسلام و بیغمبر می شمارید .

آقای سرهنگ : آنطوریکه من شنیده ام شما داماد ایرج میرزا هستید و با ما کینه میجوئید و جای تأسف است که بخاطر اغراض شخصی وظایف اداری خود را فراموش میکنید .

امروز یکی از موضوعهای بسیار مهم جهان ، آزادی عقیده است . اکنون در سانفرانسیسکو یکی از گفتگوها

هر همان زمینه است . شما نماینده دولت در ایلام هستید و وظیفه شما حفظ آزادی مردم بوده . ولی متأسفانه از

بزرگی سروان آدرم وارد آنجا شده و شما فهمیده اید که از باهماد ماست از روی غرض شخصی با او بنای دشمنی و

بیزبانی را گزارده اید و دیگران را هم آزاد گذارده اید که عداوت و آزار دریغ نگویند و کار را باینجا رسانیده اید .

همه چیز بکنار . شما افسر جهاندریده اید . از شما چه سزاوار بوده که کتابهای ما را نخوانده و آگاهی نیافته

تعام پردازید و این نامه را که مایه تعجب همه شده است بنویسید؟! شما چرا نیندیشیده اید که کتابهای ما در

۱ - [این نامه در پشت جلد همین شماره مهنامه خردادماه آورده شده است . نویسد بهتر دانست که برای همبستگی با

متره های پیشین ، بدون جدایی آن را نیز در اینجا بچاپ رساند . خوانندگان پروای بایسته داشته باشند .]

تهران منتشر است و سران ادارات بلکه بیشتر وزیران آنها را خوانده اند و این نوشته شما را جز تهمت نخواهند شناخت؟! (چنانکه رئیس ژاندارم کرمانشاهان قسمتی از آنرا تکذیب کرده).
آقای سرهنگ چشده که شما با داشتن مقام دولتی بامامزاده بازی پردازید و رئیس فرهنگ آنجا در رخت هیکل «گل مولا» عکس بردارد. این خرافه پرستیها آزاد باشد. ولی اگر چند تن جوان درسخوانده خواستند با خرافات نبرد کنند و مردمرا بحقایق آشنا گردانند آزاد نباشند و این سختگیریها با آنها بمیان آید؟! ...
بهر حال گذشته گذشته خواهشمندم برای آینده ترتیب بهتری پیش گیرید. شما یا کتابهای ما را بخوانید و از سخنان ما آگاه باشید و از روی بینش اقدامی کنید و یا اقلأ بیطرفی اتخاذ کرده مقید بوظیفه قانونی خود باشید.

کسروی

خرداد ماه

۱۳۲۴

این دفتر از سوی کوشاد تهران پراکنده میگردد

ما نیز همراه و همداستانیم

در خرداد ماه که اینک پایان می رسد داستان شگفتی در ایران پیش آمده. اکثریت آقای محسن صدر (صدرالاشراف محلاتی) تمایل نشان داده و او را نامزد نخست وزیری گردانیده که باید وزیرانی برگزیده و کابینه پدید آورد و بمجلس بشناساند. در حالیکه دسته بزرگی از نمایندگان مجلس که از جمله ایشان دکتر مصدق و نمایندگان حزب توده می باشند با او مخالفند که نه تنها در مجلس مخالفت خواهند کرد در بیرون با همدستی دسته هایی از آزادیخواهان بایستادگی برخاسته اند. می کوشند که او را براندازند و نگزارند کابینه بنیاد گزارد. روزنامه ها در این باره گفتارها می نویسند.

اگر چه ما در اینگونه پیشآمدها بی یکسو می ایستادیم. ولی در این پیشآمد بخود بایا میدانیم که با آزادیخواهان هم آواز بوده در کوششها همراه و همگام باشیم. ما نیز از نخست وزیری آقای صدر بیزار می نماییم. زیرا چگونگی بما می فهماند که موضوع کشاکش اکثریت و اقلیت پارلمانی نیست و داستان دیگری در کار است. از چندی پیش اکثریت مجلس رفتاری را پیش گرفته که جز دشمنی با توده و بردن آبروی کشور معنایی بآن نتوان داد.

مثلاً نامزد گردانیدن آقای ابراهیم حکیمی بنخست وزیری جز بدخواهی با توده چه معنایی توانست داشت؟! ... آقای حکیمی نیک بوده یا بد کار نداریم. یکمرد هفتادوچهار ساله با گوشی کر، در چنین هنگام جهان چه شایستگی بسررشته داری کشور توانستی داشت؟! ... چکارهایی از دست او توانستی برخاست؟! ...

بسیار نیک، آقای حکیمی مردی بی لکه می بود و شما هم پسندیده و آوردید. پس چه شد که نگه نداشتید و رای اعتماد ندادید و آبرو ریخته برکنارش گردانیدید؟! ... آیا این آبروی کشور را نمی برد؟! آیا زبان ریشخند بیگانگان را بما باز نمی کند؟! ...

از آن بدتر نامزد گردانیدن آقای محسن صدر است . اینمرد گذشته از آنکه نزدیک بهشتاد سال دارد و نیروی کار درو کمتر مانده کسیکه سیاست بداند و در چنین هنگامی کارهای کشور را با بی آبروریزی راه برد نیست . اینمرد آخوند بوده سپس نیز بکارهای قضایی درآمده جز در آن زمینه دارای دانشی نمی باشد . او را نخست وزیر گردانیدن و در جرگه مستر چرچیل و ژنرال دگل و دیگران گزاردن جز افزودن برسوایی این کشور نتیجه نتواند داد .

گذشته از اینها ، محسن صدر از دشمنان تاریخی مشروطه و آزادیست . مستنطقی باغشاه که می گویند چیز کوچکی نبوده . اینمرد از دشمنان آزادی می بود و هنگامیکه محمدعلیمیرزا با مشروطه بدرفتاری میکرد و زمینه برای برانداختن آن در می چید و انجمنهایی در تهران برای همکاری با محمدعلیمیرزا برپا میگردید ، یکی از آنها « **انجمن آل محمد** » می بود که یکدسته از سیدهای فتنه جو برپا گردانیده بودند . آقای صدر یکی از اعضا ، بلکه یکی از بنیادگزاران آن انجمن بشمار می رفت . این بود هنگامیکه محمدعلیمیرزا مجلس را بتوپ بست و یکدسته از آزادیخواهان بگناه مشروطه خواهی ، گرفتار شدند که در باغشاه در زیر زنجیر می بودند ، و در نتیجه داستانی که در اینجا فرصت نوشتن نیست محمدعلیمیرزا ناچار گردید محکمه ای در باغ برای بازپرسی و رسیدگی بکارهای آن گرفتاران برپا گرداند و آقای محسن صدر یکی از اعضای آن محکمه می بود . از این پیشآمد فرصت یافته کینه از آزادیخواهان می جست و بدرفتاری با آنان دریغ نمی گفت .

از کسانی که گرفتار کینه جویی آقای محسن صدر گردیده و آسیب بسیار دیده سلطان العلماء مدیر روح القدس بوده . این بدبخت را با دستور محکمه هر شامگاهان بشلاق بسته چندان می زده اند که فریادش بهمه جای باغ میرسیده و یکی نمی بوده که شفاعت کند یا کمکی برساند . سرانجام نیز بانبار فرستاده آنجا بچاهش انداخته اند که در ته آن از گرسنگی جان سپرده .

دیگری شادروان یحیی میرزا بوده که از بس گزند دیده بود پس از رهایی از گرفتاری زنده نماند و با آن گزندها درگذشت .

دیگری قاضی ارداقی بوده که او را زهر خورانیده در خود باغشاه کشته اند .

آقای صدر مدعیست که در آن پیشآمد ناچار بوده که عضویت محکمه را پذیرفته و آنگاه تا توانسته بآزادیخواهان نیکی کرده . ولی هر دو ادعاست .

هنگامیکه مجاهدان گیلان و اسپهان تهران را بگشادند و محمد علیشاه برافتاده دو باره دستگاه مشروطه در این شهر درچیده شد آقای صدر یکی از کسانی بوده که آزادیخواهان دشمن خود می شمارده اند و اینکه مانده میرزا عبدالمطلب یزدی و دیگران از اعضا محکمه دنبالش نکرده اند گویا در سایه تشبثاتی بوده که بکار برده . بهر حال تا چند سال در نتیجه بدنامی روی درآمدن بمیان آزادیخواهان نداشته و کاری نیز باو داده نمیشده .

تا پس از چند سال مشیرالدوله او را بعدلیه آورده که آن را نیز آزادیخواهان ایراد گرفته اند . سلیمان میرزا روزی بعدلیه رفته و چون چشمش بصدر افتاده خودداری نتوانسته و بی اختیار باطاق وزیر شتافته و با پرخاش

چنین گفته : « **قاتل برادر مرا آوردی وزیر گردانیدی؟!!** » .

این بوده حال صدر . اکنون چه سزاست که او را نخست وزیر گردانند؟! گرفتیم که باو کیفر ندادند آیا باید پادشاه هم دهند؟! اینمرد چه مزایایی دارد که ما از چنان پیشینه تاریخی چشم پوشیم و رشته کارهای خود را بدست او سپاریم!؟

یک موضوع دارایی آقای صدر است . بیگفتگوست که سی سال پیش او دارایی نداشته و اکنون باندازه هنگفت دارد . آیا آنرا از کجا آورده؟! یکمردیکه پا در میان سیاست میگذارد مردم حق دارند در باره دارایی او نیز بازرسی کنند .

ما نمی خواهیم باو تهمت زده بگوییم رشوه گرفته . ما چنین چیزی نشنیده ایم . ولی اینهم می دانیم که این دارایی هنگفت از راه مشروع بدست نیامده . اینهم می دانیم که راه سوءاستفاده تنها رشوه گرفتن نیست . اینگونه کسان راههای دیگر بسیار می شناسند .

یکی از سوء استفاده های آقای صدر که از کسان آگاه شنیده و دانسته ایم آنست که در زمان وزارت عدلیه خود هفتاد و چند هزار تومان حق الحکمیہ گرفته است .

این کار ساده نیست . این شیوه وکلای زیرک عدلیه است که در دعاوی بزرگی که دارند و امید چندان پیشرفت آن نمی بندند نظر وزیر عدلیه وقت را جلب می کنند . با اشاره آقای وزیر رئیس دادگاه بدینسان پیشنهاد

حکمیة می کند : « **بہتر است قضیہ را اصلاح کنید یا بحکمیة واگزارید کہ زودتر خاتمہ یابد . بعقیدہ من ہر دو طرف حکمیة بدهید باقای وزیر دادگستری کہ**

البتہ مورد اعتماد عموم است » . چنین پیشنهادی میشود و آن کدام کسیست کہ این پیشنهاد را نپذیرد و بمحکومیة خود یقین پیدا نکند!؟

اینست هفتاد و چند هزار تومان حق الحکمیہ گرفتن یک وزیر (کہ بحساب امروز بیش از یک

میلیون ریالست) از راه مشروع نتواند بود و جز سوء استفاده نباید شمرد . بہر حال این ایستادگی کہ نمایندگان اقلیت و دستہ آزادیخواہان در برابر رفتار زشت اکثریت مجلس می نمایند کار بسیار بجایست .

سپردن سررشتہ کارہای کشور بدست صدر و ماندگان او از ہر رو کہ اندیشیدہ شود جز مایہ بی آبرویی نیست . اینست باہماد ما نیز در این ایستادگی با آزادیخواہان ہمراہ و ہمدانست و در ہمہ کوششہایی کہ میروند

ہمگام خواهیم بود . **سکالاد تهران (جانشین ہمگی سکالاد) *******



زندانیان باغشاہ

شبی در بیمارستان

بروی تختخواب بیمارستان افتاده بخود تکانی نمی توانستم داد . شب فرا رسیده بود و همراهان پس از اظهار احساسات یکایک بدرود گفته بخانه های خود بازگشتند . دکتر با قیافه بسیار نجیب خود بار دیگر بسر بالینم آمده پس از حال پرسیهایی باطاق خود رفت . سوزش تند زخم مرا از خواب باز می داشت . از بالا سرم پاره برگی را برداشته بخواندن پرداختم . داستان کشته شدن موسولینی و همراهان او بود . این مرا بخود سرگرم گردانیده سوزش زخم و همه چیز را از یادم برد . در دل خود بیک محاکمه پرداختم - محاکمه ای که چند بار آنرا از آغاز تا انجام تکرار کردم . تو گفتی دو تن می بودیم که با هم گفتگو می کردیم .

- موسولینی دیکتاتور ایتالیا میخواست از مرز بگذرد و جان بدر برد . دستگیرش کرده با همراهان گلوله بارانش کرده اند . سپس هم بدار آویخته بمعرض تماشا گزارده اند . پیره زنان و دیگران توهینها کرده اند و گلوله ها بتن بیروان موسولینی زده اند .

- ولی این نامردیست . بیک کسی تا تواناست گردن گزاردن و همانکه افتاد بگردنش زدن دور از مردانگیست . این همان درسیست که سعدی بایرانیان داده :

عاقلان تسلیم کردند اختیار
پس بکام دوستان چشمش درآر

ناسزایی را چو بینی بختیار
باش تا دستش ببندد روزگار

- راستست . لیکن خود موسولینی از این نامردیها بسیار کرده . موسولینی شاگرد ماکیاولی بود که در راه سیاست هیچ جنایتی را بد نمی شمرد . پیمان شکستن ، سوگند های دروغ خوردن ، آبادیها بآتش زدن ، بیگناهان را کشتار کردن ، بچه ها را سر بریدن جنایتها بیست که ماکیاولی ، در راه سیاست اجازه داده است . موسولینی نیز شاگرد آن استاد بوده که بکتایش مقدمه نوشته و بچاپ رسانیده . آنگاه جنگ ایتالیا و حبشه فراموش نشده . سیاه پوستان حبشه جز تفنگ و شمشیر اسلحه نداشتند و ایتالیاییها با توپ و تانک و بمب و مترالیوز با آنها جنگ می کردند . آلبانی کشور کوچکی بود . موسولینی بر سر آن تاخت و بی هیچ حقی از پا انداخت . فرانسه در برابر آلمان شکست خورده بزانو درآمده بود . در همانحال موسولینی با او بجنگ درآمد . این رفتار او بیک زخمی از تاب افتاده از پشت سر خنجر زدن بود - کسیکه خودش این نامردیها را کرده چه حق گله خواهد داشت !؟

- من نخواستم که از زبان موسولینی گله کنم . گله من از زبان انسانیت بود . چنانکه رفتار موسولینی با حبشه و آلبانی و فرانسه نامردانه بوده این رفتار ایتالیاییها با او نیز نامردانه است . هر دوی آنها نکوهیده است . آنگاه بایستی موسولینی را بدادگاه کشند و محاکمه کنند که بسیاری از رازهای تاریخی بدست آید . بدانسان گرفتن و گلوله باران کردن چه معنی داشته است !؟

- اینها راستست .

- آنگاه موسولینی اگر بد کرده بود بایتالیا بد نکرده بود . موسولینی میخواست با زور قلدری ایتالیا را بمپراطوری بزرگی گرداند . همه کوششهایش در آنراه بود . اگر می گویند این آرزو خام بود و بایتالیا زیان داشت بایستی در همان هنگامها ایراد گیرند و خامی آرزوهای او را بفهمانند . نه اینکه در آنروز بقلدریهای او هورا کشند و

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره سوم خردادماه نویساد ۵۰ سات ۱۰

زنده باد گویند و بخود بالند ، ولی چون به نتیجه نرسیده او را بگیرند و با آن نامردی بدار کشند . اگر موسولینی بدست فرانسویها یا حبشیها افتاده آنان این رفتار را با وی کرده بودند جای ایراد نبودی . ولی از ایتالیاییها بسیار جای ایراد است . همانا خواسته اند با این کار گناه را از گردن خود دور اندازند .
- اینها راستست .

- آنچه بیش از همه مایه دلسوزیست تیرباران کردن آنزن جوانست که با موسولینی بوده . او چه گناهی داشته؟! ... آیا در کارهای سیاسی موسولینی همدست او بوده؟! ... گناه او پابندی بهوسهای جوانی بوده . آیا با این گناه بایستی او را همچون دیگران تیرباران کنند و تنش را بدار آویزند؟! ... باین کار جز نامردی و پستی چه نامی توانداد؟!.

- این رفتار ایتالیاییها با موسولینی بی شباهت برفتار برخی از ایرانیها با رضاشاه نیست . رضا شاه تا توانا می بود گروهی از چاپلوسان بمیان افتاده نمیدانستند چه کارهایی کنند تا آن تشنگی درونی خود را فرو نشانند ، گفتارها می نوشتند ، قصیدهها می سرودند ، سخنرانیها میکردند ، کتابها بچاپ میرسانیدند ، پرورش افکار درست می کردند . ولی همانکه از توانایی افتاد بیش از دیگران همین چاپلوسان زبان بیدگویی و پرده دری گشادند و این بار از اینسو بی آبروگریها نمودند . تنها آن کم داشت که رضاشاه را بگیرند و همچون موسولینی بدار زنند که بآنهم دستشان نرسید . بهر حال اینها نشانه بدی خویهای یک توده است .
تا دیری پس از نیمه شب که خوابم نمیبرد این محاکمه را چند بار از آغاز تا انجام تکرار کردم .

۱. ک.

یکداوری بسیار پرت

اخیراً در روزنامه کیهان در یکرشته گفتارهایی که زیر عنوان « نویسندگان معاصر » بخامه نوشاد نوشته می شود ، در گفتگو از میرزا آقاخان کرمانی ، نویسنده نامی از من برده و نوشته های مرا با نوشته های میرزا آقاخان بسنجش گزارده و پس از سخنانی باین نتیجه رسیده که من در اندیشه های خود پیروی از میرزا آقاخان کرده بلکه همان راه اوست که دنبال می کنم . اینک برخی از جمله های خود نویسنده :

« وقتی که آدم مجموع نظریات آقای کسروی را مورد نظر قرار دهد خواهد دید قدم بقدم دنبال میرزا آقاخان میروود . تتبع در ریشه لغات ، توجیه اسامی شهرها ، تبدیل بسیاری از کلمات معموله فارسی و عربی بکلمات دیگری که بادعای خودش فارسیست ، حمله شدیدی بخرافات و عادات مسلمین و بالاخره رسیدن باصل مذهب شیعه ، انکار شعر و فلسفه و تصوف و بالاخره رسیدن بیک مرحله اصلاحی ، تایید نظریات خود را با دلائل تاریخی . این تز آقای کسرویست . و در حقیقت یک « میرزا آقاخانی » است که امروز بنام « کسروی » شیوع می یابد .

البته آقای کسروی از میرزا آقاخان عالم تر است . بعکس میرزا آقاخان که میخواهد حرفهای خود را با دلائل خطابی و روح حماسی و اسلوب شعری بکله خواننده فرو کند کسروی سعی می کند که حرفهای خود را متکی بدلیل و برهان ساخته در راه منطق و خرد با مخاطب روبرو شود و البته مطالعه زیاد و قوت فکر و گشت روزگار با آقای کسروی فرصت داده است که در افکار میرزا آقاخان تعدیلی کرده و آنها را صورت معقول تری بدهد .

من نمیخواهم بگویم این افکار و نظریات درست است یا نادرست . زیرا من تصمیم گرفته ام که این دفتر آینه ای باشد که نویسندگانرا آنطوری که هستند نشان دهد و ابداً کار بموافقت یا مخالفت عقیده ای با ایشان ندارم و نیز نمیخواهم بگویم کسروی همین حرفهای میرزا آقاخان را می زند . بلکه میخواهم بگویم روش یکیست و آقای کسروی آنها را از میرزا آقاخان گرفته است . زیرا چنانکه از مجموعه ای که بنام « جنگ هفتادودو ملت » چاپ شده معلوم میشود آقای کسروی با آثار میرزا آقاخان علاقه ای داشته و این کتاب « هفتاد و دو ملت » را ایشان بمیرزا محمد خانبهادر داده اند ... » .

بسیار کسانی هستند که بجای آنکه نزدیک بیایند و کتاب های ما را بخوانند و ببینند ما چه می گوئیم از دور می ایستند و هر کسی نیروی پندار خود را بکار می اندازد و از پیش خود رویه و عنوانی بنوشته های ما می دهد و رختی بآنها می پوشاند . گاهی هم چندان پرت می افتند که آدم نمی داند چه نامی بکار آنها دهد و چه رفتاری پیش گیرد .

این نوشته آقای نوشاد هم بسیار پرتست . کسیکه خودش خستوانست که فرصت نداشته و نتوانسته در نوشته های من جستجو کند داوری ازو چه می سزیده !؟

نویسنده (که می شناسمش) با ما دشمن نیست و اینها را از روی بدخواهی ننوشته از روی ناآگاهی نوشته . ولی بدخواهان ما همیشه در پی دستاویزند و چه بسا که همینرا دستاویز دیگری گردانند . بهتر است آقای نوشاد فرصت بدست آورده نوشته های ما را بخواند و باری دیگر از روی بینش داوری کند . بویژه که بگفته خود در همان رشته گفتارها ترجمه ای هم از من خواهد بود .

نوشته های من با نوشته های میرزا آقاخان در خور سنجش نیست . اگر در دو سه جا اندک شباهتی نمودار است در بسیار جاها از هم جداست . نوشته های من تنها در زمینه واژه های فارسی و کیش شیعی و شعر و فلسفه و عرفان نیست . در زمینه های دیگر نیز هست که بسیار ارجدارتر است .

من از نوشته های میرزا آقاخان یکی « **صد مقاله** » او را سی سال پیش در تبریز خوانده ام (**که بگفته آقای صفی نیا آن نیز از میرزا فتحعلی آخوندوفست**) ، یکی هم نسخه « **جنگ هفتادودو ملت** » را داشته ام که چنانکه آقای نوشاد نوشته اند آنرا باقای خانبهادر داده ام .

بهر حال آنچه بیاد من مانده میرزا آقاخان در صد مقاله پیروی از فلسفه مادی کرده و بیدینی و خداناشناسی از خود نشان داده . پایه اندیشه های او در آن کتاب مادیگری و بیدینی است . در حالیکه من بوارونه آن رفتار کرده ام و پایه همه گفته ها و نوشته های خود را بدین و خدانشناسی گزارده ام . بزرگترین بایایی که من برای خود میشناسم نبرد با مادیگریست . تا کنون هم گفتارهای بسیار نوشته چند کتابی در آن زمینه بچاپ رسانیده ام که آخرین آنها کتاب « **در پیرامون روان** » می باشد .

بنوشته خود شما یکرشته بزرگی از نوشته های میرزا آقاخان در زمینه هواداری از ایران باستان و نکوهش و بدگویی باسلام است که همه بدبختیهای ایران را برخاسته از پیدایش اسلام و چیره شدن عرب باین کشور می شمارد و در این باره « **تعصب** » بی اندازه از خود نشان میدهد . در حالیکه من در اینجا نیز وارونه کار او را کرده ام .

یکرشته بزرگی از نوشته های من در این زمینه بوده که جنبش اسلامی بسود جهان بوده است و ایرانیان نیز در آغاز کار سود از آن برده اند . در این زمینه گفتارهای بسیار نوشته بکسانیکه زباندرازی می کردند با دلایلها پاسخ داده ام .

در زمینه زبان هم من پیروی از میرزا آقاخان نکرده بلکه غلط بودن راه او و مانندگانش را نشان داده ام . کوششهای من در زمینه زبان در دو رشته بوده : یکی آنکه پیراستن زبان فارسی و درست گردانیدن آن کوشیده ام که هنوز هم میکوشم (**و این بیرون از سخن ماست**) . دیگری آنکه برخی از نامهای شهرها را گرفته و معنی کرده ام و این کار است که بچشم آقای نوشاد خورده و چون از کنه آن آگاه نبوده مرا در آن باره پیرو میرزا آقاخان شماره . در حالیکه داستان وارونه است .

میرزا آقاخان و دیگران راه عامیانه ای پیش گرفته بودند که نامهای شهرها یا واژه های دیگری را می گرفتند و بهمان رویه امروزی آنها نگرسته از روی پندار معنیها بآنها میدادند و نتیجه های غلط از کار خود می گرفتند . مثلاً میرزا آقاخان واژه « **میزبان** » را گرفته بحال کنونیش نگرسته و آنرا « **نگهبان میز** » معنی کرده و از اینجا دلیل آورده که ایرانیان باستان بروی میز نهار یا شام میخورده اند . در حالیکه واژه در پهلو « **میزدپان** » بوده و « **میزد** » آن زمزمه ای می بوده که زردشتیان پیش از خوردن می کرده اند . آنگاه میرزا آقاخان بایستی در تاریخ جستجو کند که آیا ایرانیان خوراک را بروی میز میخورده اند یا نه ؟ ... اینرا از آنجا بدست آورد و پس از آن باشد که میزبان را بمعنی « **نگهبان میز** » گیرد . در اینجا هم رفتار بوارونه رفتار دانشمندان بوده است .

این رفتار که میباید آنرا « **پندارورزی** » نام دهیم رواج میداشت و من خواسته ام غلط بودن آن را بازنمایم . « **دفرجه شمیران و تهران** » را که نوشته ام و دو بار بچاپ رسیده در همین زمینه بوده و در

دیباچه آن این نکته بازنموده شده . (بهنگام نوشتن این گفتار دسترسی بآن نداشتم که خود نوشته را در اینجا بیاورم) .

در آن دفترچه من خواسته ام از یکسو غلط بودن راه میرزا آقاخان و دیگران را نشان داده از یکسو هم یکره دانشمندانه برای جستجو از معنی نامهای آبادیها و دیگر واژه های کهن نشاندهم . برای آنکه آقای نوشاد بداند که نوشته های او در این باره تا چه اندازه خامست شرح پایین را مینویسم و خواهشمندم خوانندگان آن را از روی خودستایی ندانند .

میرزا آقاخان که اردبیل یا واژه های دیگری را معنی کرده مایه ریشخند همگی بوده . چنانکه خود نوشاد آنرا ریشخند کرده است . ولی دفترچه من که چاپ شده آکادمی لنینگراد تقریظی بر آن نوشته که بسفارت شوروی در تهران فرستاده شده و آقای طالب زاده مترجم سفارت بخشی از آن را ترجمه نموده در مهنامه ارمنان بچاپ رسانیده . دلم می خواست آنرا خوانده بودند .

این کار ده پانزده سال پیش بوده است و من اکنون همه آن نوشته را در یاد میدارم . ولی کوتاهشده اش اینست که نویسنده آکادمیست میگوید :



میرزا آقاخان کرمانی

تا کنون در زبان شناسی دو دبستان بیشتر نمی بود . یکی دبستان کهن غربی که دانشمندان اروپای غربی دنبال کرده اند . دیگری دبستان نوین یافتی که آکادمی ما بیرقدار آنست . این جوان ایرانی که این دفتر را نوشته پیروی از هیچیک از آن دو دبستان ننموده است و خود راه نوین دیگری را پیش گرفته است . ولی بدبستان یافتی ما بسیار نزدیک آمده است . آن جریزه که در پیدا کردن معنی های درست واژه های شمیران و تهران از خود نشان داده

و آن راه راستی را که در جستجو کردن و دلیل آوردن پیش گرفته ما را امیدمند می گرداند که خواهد توانست این دبستان نوین را پیش برد و در آینده آن را درست تر گرداند .

این نوشته دانشمندان و استادان زبانشناسی در باره کتاب من بوده است . آیا با اینحال سخن بسیار پرتی نیست که کسی بگوید من در جستجو از ریشه واژه ها پیروی از میرزا آقاخان کرده ام؟! آیا بچنین سخنی چه نام توان داد!؟

در پایان بار دیگر یادآوری می کنم که آقای نوشاد فرصت بدست آورده کتابهای ما را بخواند . در باره میرزا آقاخان نیز آقای صفی نیا آگاهیهای تازه ای بدست آورده است که در خور ارج گزاردن و پذیرفتن است . آقای نوشاد آنها را نیز بخواند و اگر نوشته های خود را کتاب خواهد گردانید بهنگام چاپ این خامیها را از آن دور گرداند .



باید خود را آماده تر گردانیم

در باره پیشآمد هشتم اردیبهشت ۱۳۲۴ سکالاد تهران باینده میداند این نوشته دوم را برای آگاهی یاران و دیگران بیرون دهد .

۱) در این یکماه و نیم که از پیشآمد گذشته ما بیش از همه بهبود آقای کسروی و آزادی دو تن از یارانمان که در بازداشت می بودند اهمیت داده بکارهای دیگر نپرداخته ایم . اکنون که بیماری خدا معالجه آقای کسروی تا یک اندازه پیش رفته و گلوله ای که در تنش بازمانده بود هم در آورده شد و آندو تن از یارانمان آزاد می باشند فرصت در دست ماست که بکارهای دیگر پردازیم و بایاهای خود را دنبال کنیم .

۲) جنایت هشتم اردیبهشت که آوازه اش در سراسر ایران پیچیده یک موضوع را بی پرده گردانیده که همه کس فهمیده اند ، و آن اینکه ملایان و مفتخوران چون از پاسخ بنوشته های ما درمانده اند و چاره دیگری برای خود در برابر کوششهای باهماد ما نمی بینند از ناچاری دست بجنایت زده اند . آخرین چاره جنایتکاری را دیده اند . در این چند سال ملایان و انبارداران و بهائیان و صوفیان و دیگران که در دشمنی با ما همدستند از هر دری درآمدند : هایهویها برانگیخته اند ، دروغها پراکنده اند ، بیفرهنگیها کرده اند ، کتابها بچاپ رسانیده اند . پارسال در تبریز معاویه وار قرآن را افزار کار خود گرفتند و دروغ رسوای « **قرآنسوزانی** » را پراکنده وحشیگریها راه انداختند . چون از همه این کارهای خود سودی نبرده اند آخرین چاره خود را در این جنایت دیده بودند که خدا را سپاس فیروزی نیافتند و جز روسیاهی نتیجه نبردند .

۳) ریشه این جنایت چنانکه تحقیق شده بعراق عرب می رسد . در عراق عرب که سالانه ملیونها وجوهات از ایران بانجا می رود گذشته از ملایان و طلاب و خدام که گروه انبوهی هستند از پولهای ایران زندگی میکنند ، یکدسته هم که جز نام اشرار مفتخور بانها نتوان نهاد در پیرامون آندستگاه با عنوانهای گوناگون جا برای خود باز کرده اند و سهم های مهم از وجوهات می برند . ایندسته که در راه مفتخواری بخود حق آدمکشی نیز میدهند ، چون نوشته های آقای کسروی را بزبان خود یافته اند نقشه این جنایت را کشیده اند . در نوروز ۱۳۲۳ نوشته ای از نجف باآقای کسروی رسیده بود که از قصد جنایت کاران آگاهی میداد .

همانا از آنهنگام در میان عراق و ایران نامه نویسیها می شده و زمینه آماده میگرددیده . چنانکه گفته میشود در اداره سانسور عراق نامه هایی هست که اگر بدست آید رازهای مهمی بیرون خواهد افتاد . آنچه بیگمانست در این جنایت پیش از همه پول کارگر بوده . پانصدهزار ریال در تهیه مقدمات جنایت بکار رفته است .

۴ جانی یا مجتبی نواب صفوی از یک خانواده گمنامست . پدرش مرد شناخته ای نبوده . چنانکه گفته میشود یک برادرش در تهران از چاقوکشهای پیشینه دار است . اما خود جانی چند سال پیش باآبادان رفته و در آنجا از کارگران شرکت نفت بوده که عکس او با رخت کارگری در دست است . پارسال از آنجا بنجف رفته و لباس ملایی پوشیده . ولی درس نمیخوانده و مزدوریهایی می کرده . چنانکه دو بار بایران آمده و در آبادان در کوچه ها نطق میکرده .

سفر اخیر او بایران زمستان گذشته بوده که برای انجام جنایت (که مزدور آن بوده) بتهران آمده . در اینجا با کسانی که ما بسیاری از آنها را شناخته ایم و در هنگامش بهمه خواهیم شناسانید آشنایی پیدا کرده و آمد و شد می داشته تا زمینه کار خود را فراهم گرداند . در همانحال باداره پرچم و نزد آقای کسروی بآمد و رفت پرداخته . دورویانه دلبستگی نشان میداده و کتاب برای خواندن میگرفته . ولی از همانروزهای نخست کارکنان دفتر پرچم برفتار او بدگمان شده و هر بار که می آمده هوشیارش می بوده اند . آخرین دیدارش با آقای کسروی روز پنجشنبه دوم فروردین ماه در نشست همگانی بوده که با دو سه تن از همراهان خود آمده بود و چون میخواست نطق کند آقای کسروی جلو گرفت و گفت : « اینجا جای نطق نیست . اگر پرسش دارید بکنید ، اگر ایرادی دارید بگویید » . چون پافشاری و پررویی مینمود و پیاپی اجازه نطق میخواست کسانی بخشم آمدند که برخاستند بزنند آقای کسروی جلو گرفت و کسانی را همراهش گردانید که آسوده اش تا سر کوچه برسانند .

۵ در روز جنایت جانی نامبرده ده دوازده تن همراه داشته که با خود آورده و یا از اصناف خیابان همدست ساخته بود . نقشه شان این می بوده که چون با تیر زدند و آقای کسروی را کشتند کشنده را بگریزانند که شناخته نگردد . ولی چون دو تیر شلیک می کند و آقای کسروی با آن تیرها نمی افتد و آقایان یزدانیان و آزادی چابکانه پریده از تیر سوم جلو می گیرند و از حمله روبرو که جانی دیگر می کند زبانی باقای کسروی نمیرسد نقشه شان بهم میخورد و همراهان جانی بر سر آقای کسروی ریخته برای مغالطه فریاد میکشیدند : « لامذهب

میخواستی سید اولاد پیغمبر را بکشی ! . در همان هنگام صفوی جانی که با تیر کار خود را انجام دادن نتوانسته بود با چاقو حمله میآورد و زخمها بسر و روی آقای کسروی می زند و چون آقای کسروی گلوله خوردن را بروی خود نیآورده و هیچ سخنی نگفته و همه کوششش برآن می بود که بزمین نیافتد و در زیر پایها لگدمال نشود ، جانیان فرصت بدست آورده در میان گروه مردم که گرد آمده و بیشترشان از تیپ خود ایشان می بودند چنین وامینمایند که تپانچه را او (آقای کسروی) کشیده که میخواست سید اولاد پیغمبر (نواب صفوی) را بکشد . پیاسبائین که رسیده نیز چنان فهمانده اند ، که پاسبان بجای هر کار دیگری ببازگردانیدن آقای کسروی (که رو بسوی خانه می رفته) کوشیده و دستهای او را گرفته که در همانجا زخمهای

مهنامه های سال ۱۳۲۴ / کوشاد تهران چاپ یکم ۱۳۲۴ شماره سوم خردادماه نویسد ۵۰ سات ۱۶

دیگری زده شده . رفتار این یاسبان در آنروز از هر باره شرم آور است و ما ننگمان می آید که در این نوشته از آن سخن رانیم .

در نتیجه این مغالطه و هاپهوی ، درویش نام پایور شهربانی که با افسری رسیده و آقای کسروی را از دست جانیان رهانیده اند عنوان کارشان « **جلب آقای کسروی بکلانتری** » بوده که بجانیها توجهی نمیداشته اند . آقای کسروی پافشاری نموده تا نواب صفوی و یکی از همدستان او را نیز در اتومبیل نشانده با خود بکلانتری رسانیده اند .

این نمونه ایست که بدخواهان ما چه گروه پست و ناپاکند که آدمکشیشان نیز از روی نیرنگ و نامردیست . آن مردانگی که جنایتی را بی پرده انجام دهند ندارند . در آنروز ، در همان هنگام داد می زده اند مردم چه ایستاده اید ، اینها دشمن اسلامند ، اینها قرآن میسوزانند . پیروان پست معاویه قرآنرا افزار کار خود می شمارند .

۶) پس از انجام جنایت پشتیبانان جانی بکار افتاده نیک دانسته شد که در این جنایت چه کسانی دست داشته اند . امامجمعه خوبی ، آنمرد هشتاد ساله که حقگوئیهای آقای کسروی در کتاب داوری او را خشنماک ساخته و بشرکت در جنایت آماده گردانیده در خانه خود نشستی برپا گردانید . حاجیههای انباردار در بازار بکار افتادند . برای کمک بجانیها دو باره پولها گرد آوردند ، بهوچیگریها پرداختند ، دروغها انتشار دادند .

در بازار کاغذهای بسیار درازی بمهر و امضای این و آن رسانیده بزبان آقای کسروی « **اعلام جرم** » کردند . آقای کسروی باسلام توهین کرده . مردان بیشرم و رو ، افزار دیگری برای آرزوهای پست خود جز نام « **اسلام** » پیدا نمی کنند .

ای بدبختان ، شما کجا و اسلام کجا؟! از بس نادانید نمیدانید که مسلمانان جهان شما را بیرون از اسلام شناخته اند . نمیدانید که فتویها بنام نامسلمانی شما داده اند . شما آن نامسلمانانید که بمکه که مرکز اسلامیانست راهتان نمیدهند و آشکاره می گویند شما مشرکید ، بت پرستید . چه بیشرمید که باز دم از اسلام می زنید . شما اگر راستی بکیش خود پابند باشید تازه گروهی رانده شده از اسلامید . در حالیکه پابند هم نیستید و تنها در پی مفتخواری و شکمچرانی هستید . این شرارتهای که شما می کنید تنها برای آنست که آزاد باشید و انبارداری کنید و گران فروشی کنید و بدولت مالیات ندهید و دارایی اندوزید که سهمی هم بمالیان دهید . آنها شما را نگه دارند و شما آنها را نگه دارید . بیست ملیون مردم باآتش بدبختی بسوزند و شما در هوسبازیها و مفتخواریهای خود آزاد باشید . کشاکش بر سر اینست . شما کجا و اسلام کجا؟! ننگتان باد که در راه چنین آرزوهای پستی نام اسلام می برید .

۷) همانروز و فردا و پس فردایش تلفن ها کار میکرده . بیایی بنام معاون نخست وزیری یا بنامهای دیگر ، بکلانتری ، شهربانی ، بفرماندار نظامی ، بدادسرا ، باداره پزشک قانونی ، بییمارستان نجمیه ، باداره های روزنامه ها ، تلفونها می شده که تیر خوردن آقای کسروی را تصدیق نکنند و ننویسند ، و دسته دسته می آمده اند و می رفته اند و پولها خرج می کردند .

از رفتار ناستوده شهربانی در روزهای نخست و آن اعلامیه سراپا دروغ که در یکی دو روزنامه بچاپ رسیده آگاهییم . چون کاریست گذشته و رفته و اثرش نیز ناپدید گردیده ، و آنگاه چنانکه دانسته شده آن اعلامیه بی آگاهی از سوی ریاست کل شهربانی بوده در اینجا از آن سخن نمیرانیم .

ولی باید بگوییم که این رفتار نابیوسان شهربانی و دروغهای نخست بر گستاخی بدخواهان ما بسیار افزوده آنرا بیک رشته کارهای بسیار گستاخانه و بیخردانه برانگیخت . نامردان نافهم چنین می پنداشتند که اختیار کشور بدستشان افتاده و قانون و همه چیز از میان رفته . جنایتیست کرده اند و صد مانند آن توانند کرد . آشکاره پشتیبانی از جانیها می نمودند ، در زندان بدیدنشان می رفتند ، ارمغانها می بردند ، پولها برای رهاییشان دادند . اینها همه نتیجه آن رفتار ناستوده شهربانی بود .

در نتیجه آن رفتار شهربانی و برداشت غلطی که در پرونده برداشته شده بود جانیان که از روی مقررات قانونی بایستی تا پایان محاکمه در بازداشت بمانند ، پس از چند روزی با دادن پول (**وجه الضمان**) آزاد شدند . ولی دو تن از یاران ما که در پیشآمد آن مردانگیرا نموده و جلو جانیان را گرفته بودند در بازداشت ماندند ، و چون ماخواستیم آنها را با دادن پول (**وجه الضمان**) آزاد گردانیم بیست و نه روز در زندان گذرانیدند تا دادسرای نظامی پرونده را تا اندازه ای براهش انداخت و قرار بسیار غلط نخست را شکسته آنرا بی دادن پول رها گردانید .

۸) همین رفتار دادسرا [ای نظامی] می رساند که کوششهای نیرنگبازانه بدخواهان ما که میخواستند پیشآمد را بیکبار وارونه نشان دهند بی نتیجه مانده و پرونده براه افتاده . بدخواهان ما پنداشته بودند که اگر از یکسو بنام مذهب هوچیگریها راه اندازند و ملاها بکار افتند و از یکسو سر کیسه را باز گزارده پولها ریزند پیشآمد را ماستمالی کرده نه تنها جانیان را از کیفر باز خواهند رهانید گناه را بگردن آقای کسروی انداخته یک گرفتاری برای او پدید خواهند آورد . خدا را سپاس که باین آرزو نتوانستند رسید . خدا را سپاس که این توده تا آن اندازه که پنداشته ایشان بوده تباه نیست .

راستست که در این پرونده فرصتهایی از دست رفته . اگر جنایتکاران که بیگمان ده دوازده تن بوده اند یکایک دستگیر شده جدا جدا بازداشت میشدند (**که تبانی نمایند**) و کلاتری یا شهربانی بجلوگیری نهانی می پرداخت جنایت تا ریشه اش دانسته شده چیزی در پرده نمیماند و خود جای افسوسست که چنین فرصتهایی از دست رفته . جای افسوسست که بسیاری از همدستان جانی در پرونده بنام گواه شناخته شده اند . ولی در همانحال جای نومییدی نیست و هیچگاه نخواهد بود که حقایقی بآن آشکاری در پرده بماند و یا با تیرنگ و مغالطه از میان رود . هیچگاه نخواهد بود که جانیان از چنگال کیفر رها گردند .

در هر حال پیشآمد هنوز دنبال میشود و رفتار دادسرای نظامی بسیار بیطرفانه است . ما نیز تا میتوانیم خواهیم کوشید که با رسانیدن آگاهیها و سند ببازرسی کمک کنیم و بیاری خدا امیدمندیم گام بگام قضیه روشنتر شده گذشته از خود جانیان برانگیزندگان و پشتیبانان ایشان نیز شناخته شوند .

۹) این پیشآمد نکته ای را نیک روشن گردانیده : در ایران چنانکه سودجویان و جانیان بهمديگر بستگی دارند و بهنگام های نیاز بیکدیگر کمک می کنند دسته های آزادیخواهان با همه جدایی که در بیرون در میان ایشانست از درون بهم بسته اند و هر هنگام که نیاز افتد از پشتیبانی بهمديگر باز نخواهند ایستاد .

در این پیشآمد از همه آزادیخواهان دلسوزی و همدردی دیده شده . از جمله حزب توده ایران که با آنکه از باهماد ما جداست و تا کنون برخورد نزدیک نداشته ایم در این هنگام روزنامه شان بنام علاقه مندی با آزادی اندیشه و نفرت از وحشیگری و آدمکشی ، از اظهار احساسات باز نایستاد و برخی از پیشروان آن حزب مهربانیهای بسیار نمودند . روزنامه پرمغز ایران ما که تا کنون میانه ما با نویسندگان آن دوستی یا آشنایی نمی بود در این هنگام با

نوشته های جوانمردانه خود همه آزادگانرا سپاسگزار گردانید . روزنامه کیهان و روزنامه آهن و دیگر روزنامه های آزادیخواه از کمک در چنین هنگامی بازنیستادند .

از پزشکان رفتار جوانمردانه دکتر قزل ایاغ و دکتر شریف امامی و دکتر شاهرخی که بتلفونهای فشار و سفارش پروا نمودند فراموش نشدنیست . آقای دکتر رضا نور از روز نخست پا بمیان گزارده راستی را آنچه شایسته یک دانشمند نیکنهاد است رفتار نمودند .

این نیکیها که در این پیشآمد دیده شد گرانبها بود . زیرا نه تنها ما را سپاسگزار ساخت و بامید و دلگرمیمان در راه فیروزی افزود بهمان اندازه از گستاخی بدخواهان و تبهکاران کاسته بآنان نیک فهمانید که هنوز ریشه آزادی و غیرتمندی از این کشور برانداخته نشده است .

۱۰) اکنون روی سخن را بباهماد خود می گردانیم : در این پیشآمد یکی از آزمایشها در باره خود باهماد ما بود . چنانکه در نوشته پیش خشنودی نشانده ایم در این پیشآمد از آزادگان از دور و نزدیک ، پایداری و استواری شاینده نمودار گردید . چه در زمینه وام و چه در دیگر باره ها رفتار یاران مایه سرفرازی بود . لیکن باید گفت این اندازه بس نیست و ما باید آماده تر از این باشیم .

این پیشآمد بما نیک فهمانید که بدخواهان ما در راه نگهداری دستگاه خود ، نه تنها از دروغ و تهمت و برآغلانیدن مردم عامی و پدید آوردن وحشیگری باز نمی ایستند از مزدور گرفتن جانیها و آدمکشی نیز باک نمی دارند .

خدا را سپاس که نقشه شوم آنان پیش نرفت . ولی بی گفتگوست که هنوز آرام نیستند و نخواهند بود و تا آمادگی درستی از ما نه بینند بسر جای خود نخواهند نشست .

بدخواهان ما اگر گروهی ناهممد که نه از حال جهان آگاهند ، نه معنی آزاد بودن فهم و اندیشه را میدانند ، نه بی ارجی و خواری تیپ خود پی برده اند . اکنون که انجمن سانفرانسیسکو بریاست و سخن از آزادی توده های جهان می رود اینان در آن اندیشه اند که با زور حدیث بیست ملیون توده را زیر دست خود گردانند . گروهی تیره درونند که چون گستاخ گردند بهر کار زشتی توانند برخاست ، بویژه اکنون که دولت ناتوانست . از آنسو در / سالهای اخیر سیاستهایی در میان بوده که باینان رو داده شده . اینست بگستاخی افزوده اند و قانون و هیچ چیز را جلوگیر کارهای خود نمی دانند و تا سدی در پیشرو نبینند آرام نخواهند نشست .

اینست ما باید آماده تر باشیم تا ببینند و جای خود شناسند . باینمعنی یاران ما باید در همه جا هوشیار رفتار آنان باشند و در این باره بی پروایی ننمایند . کوشادها با یکدیگر همبستگی نزدیکتر کنند . هر کسی از یاران خود را آماده گرداند که اگر نیازی افتاد از کوشش و جانفشانی بازنیستد .

چنانکه نوشتیم پرونده جنایت اکنون بیطرفانه دنبال میشود و ما چشم براه نتیجه مانده بهیچ کاری - جز رسانیدن اسناد و آگاهی - نخواهیم پرداخت . ولی اگر بدخواهان باز بهوچیگری پرداختند و یا از راههای دیگر بجلوگیری کوشیدند ما نیز خاموش نخواهیم نشست و در آن هنگامست که باید همه نیروی خود را بکار اندازیم .

موضوعی دیگر که ما خواهیم کوشید آنست که کسانی که از ملایان و انبارداران و دیگران بیشتیبانیهای آشکار از جانیان برخاسته اند یا نشستها برپا گردانیده اند ، پولها داده اند ، نوشته ها نوشته اند - باید بازپرسی کشیده شوند تا دانسته گردد رابطه آنها با جانیان از چه راه بوده ؟. این یکی از چیزهایست که بر رویش ایستادگی خواهیم داشت .

رفتار زشت یک نویسنده

این گفتار را می نویسیم و از همه خوانندگان

پاکدل داوری می طلبیم . ک . ه . ۱

روزنامه ای در تهران بنام « پند » هفته ای یکبار پراکنده می شود که چون دارنده اش دکتر مشرف نفیسی است که در چند رشته دارای دانش و آگاهیست و چند تن نویسنده پرمایه در نوشته های آن شرکت می کنند از روزنامه های آبرومند تهران بشمار میرود . ولی چون همیشه نیک و بد توأم است اخیراً از یکی از نویسندگان آن روزنامه رفتار بسیار زشتی سر زده که ما نمی توانیم از آن چشم پوشیم . (بویژه که ما از آن معنای دیگری می فهمیم) .

چگونگی آنکه یکی در آنروزنامه بنام « صاحب‌دل » زیر عنوان « مرقعات^۲ » در هر شماره تکه هایی مینویسد . از جمله در سه ماه پیش در شماره ۲۶ آن روزنامه زیر عنوان تکه ای در باره دکتر ارانی و آقای کسروی نوشته ، در میان ارجشناسی از کوششهای هر دوی ایشان بهر کدام خرده هایی گرفته بود . برای آگاهی خوانندگان ما خود نوشته او را در پایین می آوریم :

ارانی و کسروی

آثار بی آرامی روحی و تشنج معنوی در جامعه ایرانی از مدتهاست پدیدار شده از مشروطیت ببعده که ارکان مدنیت قرون وسطایی ایران متزلزل شد این غلیان و انقلاب فکری کاملاً محسوس است اما بعقیده من تجلی آن در مورد از همه جا بارزتر بوده یکی در آثار مرحوم دکتر ارانی دیگر در نوشتجات و عقاید آقای کسروی . هر چند این دو مرد از حیث معلومات و مبانی علمی و سنخ افکار از هم کاملاً جدا هستند و قدرت علمی و احاطه فلسفی ارانی را با عقائد نسبتاً سطحی و آمیخته با عوامل روانشناسی شخصی آقای کسروی نمیتوان در یک ردیف آورد اما هر دو در یک عقیده شریکند و آن مخالفت با روح تصوف و قلندری و درویش مآبی شرقی است .

ارانی کاملاً پیرو مکتب « جبر اقتصادی » و « مادیت اجتهاجی^۳ » کارل مارکس است و در رساله « عرفان و اصول مادی » کلیه دلائل و براهین این مکتب را با زبردستی و مهارت تمام اقامه نموده ، کسروی بر عکس بتخریب آنچه بد میداند اکتفا نکرده و خود بانی اساسی جدید شده ولی چون با آراء و عقائد کفیی معاصر چندان آشنا نیست بیاری از مسائل و قضایای عادی و مبتذل فلسفی را بخیال اینکه کشف خود اوست بعنوان بدایع و محدثات قلمداد نموده با اینحال بعقیده من جامعه ایرانی باید نسبت بهر دو قدردان باشد زیرا این دو هر کسانی هستند که در امر تجدد معنوی پیشقدم بوده اند حتی یکی از آنها در راه ثبات عقیده و استقامت فکر شریعت شهادت نوشیده و در همین جاست که من با همه احترامیکه نسبت بهر دو دارم عقاید آنها را نمیتوانم قبول کنم ، بعقیده من مرگ ارانی خود بهترین دلیل رد اصول مادی است .

۱ - [« ک . ه . » نام کسی نیست ، نخستین حرف دو واژه « کوشاد همبستگی » تهران است .

۲ - مرقعات جمع مرقع (با پیش میم ، زیر را ، تشدید و زیر قاف) هر یک از پینه هایی که بر ردا و جامه دوزند .

۳ - اجتهاجی اشتباه چایی و درست آن « اجتهاجی » است . اجتهاج = حجت و دلیل آوردن . [

در دنیایی که جز عوامل اقتصادی چیزی در کار نباشد و جمیع شئون ظاهری و باطنی جامعه انسانی را مولود و زائیده احتیاجات مادی بدانیم چرا باید امثال دکتر ارانی خود را فدای اصول معتقدات و ایمان خود کنند؟ پس باید قائل شویم که مافوق مادیات معنویاتی هستند که ارزش دارند انسان حتی جان خود را قربانی کند تا آنها برقرار و استوار باشند و همینجاست که آقای کسروی هم براه خطا می‌رود و می‌خواهد نفس انسان را از تحت سلطه احساسات یکباره درآورد و عنان اختیار زندگی جامعه را بدست «**عقل مطلق**» بسپارد غافل از اینکه تحقیقات علمی روانشناسی جدید حد فاصل بین عقل و احساسات را از میان برداشته و مسلم ساخته که آنچه امروز نژاد بشر احتیاج دارد تکمیل عقل نیست تهذیب عواطف و استعلای غرائز است.

« صاحب‌دل^۱ »

از این نوشته گرفتاری نویسنده بخودخواهی و برتری فروشی پیداست. زیرا در حال آنکه از کوششهای دکتر ارانی و آقای کسروی ارجشناسی نشان داده خود را در میانه والاتر از هر دو گردانیده و چنین وانموده که هر دوی ایشان براه اشتباه رفته اند و تنها خود نویسنده است که یگراه بی اشتباهی را پیش گرفته است (که ما اینرا در نوشته های خود خشکه فیلسوفی نام می‌دهیم).

از این گذشته، برای کاستن از ارزش گفته های آقای کسروی چنین وانموده که آنها در فلسفه بوده است. بلکه «از قضایای مبتذل و عادی فلسفه است». خودخواهی او را بچنین دروغی نیز واداشته است.

با همه اینها آقای کسروی از راه ارجشناسی درآمد و نامه ای بداره پند نوشته خشنودی نمود. تنها این پرسش را کرد که: «کدام بخش از گفته های من از مسائل و قضایای مبتذل و عادی فلسفی است که من از ناآگاهی آنها را از بدایع و محدثات خود قلمداد می‌کنم؟»، و خواهش کرد که صاحب‌دل پاسخ دهد و آنها را روشن گرداند.

سپس هم چون نویسنده در میان سخنان خود خرده گرفته است در نشستی آقای کسروی نوشته او را بگفتگو گزارده در دو زمینه بیاسخ گشاده و درازی پرداخت:

یکی در زمینه آنکه گفته است: «به تخریب اکتفا نکرده خود بانی اساس جدید شده». دیگری در زمینه آنکه گفته است: «تحقیقات علمی روانشناسی حد فاصل بین عقل و احساسات را از میان برداشته».

گفتگوهای آن نشست در دفترچه «بهمنماه» بچاپ رسیده است. خوانندگان اگر خواستند آن را بخوانند. در زمینه دوم در کتاب «پیرامون روان» که بتازگی از چاپ درآمد نیز بسخن پرداخته و از هماترک سستی پایه روانشناسی را روشن گردانیده.

این بود رفتاریکه آقای کسروی در برابر آن نوشته کرد و امید می رفت که اداره روزنامه پند یا خود نویسنده بآن پرسش پاسخ داده از راه پوزش خواهد درآمد . در باره « **عقل و احساسات** » نیز که یکزمینه دانشی است اگر نویسنده را سخنی در برابر گفته های آقای کسرویست خواهد گفت و اگر نیست بلغزش فهمی خود و نارسایی روانشناسی کنونی خواهد خستوید که از اینراه یک نتیجه سودمندی در دست خواهد بود .

ولی افسوس پس از زمانی که چشم براه میداشتیم سه هفته پیش ، بهنگامیکه آقای کسروی تیراندازی شده او در بیمارستان میخوابید و ما گرفتار پیشآمد بوده از هر مرد پاکنهادی چشم همدردی و دلجویی میداشتیم ، ناگهان دیدیم باز آقای صاحبدل در زیر عنوان « **مرقعات** » تکه ای نوشته که در شماره ۳۸ پند بچاپ رسیده ، و این بار نویسنده بیکبار لحن خود را دیگر گردانیده و بیش از هر کاری زور خود را بریشخند کردن و توهین نمودن زده است .

آن بار آقای کسروی را با دکتر ارانی سنجیده بود و این بار او را با سید نورالدین شیرازی سنجیده است . آن بار سفارش کرده بود که « **جامعه ایرانی قدردانی** » از نوشته های آقای کسروی نمایند و این بار خودش یا ریشخند و بیفرهنگی بکاستن از قدر آن نوشته ها کوشیده است . برای آنکه خوانندگان نیک توانند دو نوشته را با هم بسنجند و داوری کنند این نوشته را نیز - با همه پستی و زشتیش - در پایین میآوریم :

علمداران لشگر مغلوب

اروپائی ها مثلی دارند که وقتی شخصی با تعصب و جدیت از امر محکوم بزوالی پشتیبانی میکند می گویند علمدار لشگر مغلوب است . منهم وقتی شماره های اخیر روزنامه « **کیهان** » و مقالات آقایان کسروی و سید نورالدین حسینی را خواندم مخصوصاً بعد از واقعه اخیری که برای بزرگوار اولی رخ داده میخواهم این مثل را در باره آنها تکرار کنم .

میدانید از خواندن این سلسله مقالات بیاد کدام شعر افتادم ؟ آن بیت حافظ که میگوید :

چند گویی ای مذکر شرح دین خاموش باش دین ما در هر دو عالم صحبت جانان ما است !

این آقایان مسئله گوی فقیه متفقه که با نقل احادیث و اخبار و اقوال شمس الدین تمرتاش در کتاب تنویرالابصار می خواهند مقدرات ملت ما را در دنیای انجمن سانسراسیسکو و دمبارتن اوکز تعیین کنند و پیوسته فریاد و فغان بر می آورند که عنان اختیار کشور در دست آنها نیست و بر حسب موازین فقهی اداره نمیشود از یک نکته بزرگ غافلند . آنها فراموش میکنند که در مدت دو قرن و نیم یعنی در تمام دوره سلطنت خاندان صفوی

(بجز زمان مؤسس آن شاه اسماعیل اول) مملکت ایران تحت اختیار و سلطه آنها قرار داشت و در

زمانی که بزرگترین تحولات تاریخی در دنیا انجام میگرفت و علوم و فرهنگ جدید از زیر زنجیر عبودیت دینی بیرون میآمد و در زمانی که فرنگی ها بتحریک و تقویت همین روح آزادگی و آزاد اندیشی سر از چهار دیوار خود بیرون آوردند و اول خشت بنای امپریالیسم را نهادند و بتسخیر و استعمار ممالک عقب افتاده شرقی پرداختند کشور ستم دیده ما در زیر نفوذ ظاهری و باطنی امثال علامه حلی و شیخ بهائی ، مجلسی و فقهای دیگر بود و نتیجه این

« تنوکرآسی » قشری و بی روح همان شد که در زمان شاه سلطان حسین بیچاره یکمشت اهالی متمرد ایالت

افغانستان بسرکردگی اشخاص خیلی عادی که در مقابل نادر تاب دو روز مقاومت را نیآوردند تا قلب کشور راندند و پایتخت مملکت را تسخیر کردند و پادشاه متفقه را که از پیروان مکتب آقای سید نورالدین بود از پای سجاده نماز بلب حوض کوثر روانه نمودند!

خیر آقایان! در زمان فرمانفرمائی شما یکبار گرانبهاترین فرصت را از دست دادیم و خود را چند قرن عقب انداختیم همان یکبار بس بود بگذارید تکرار نشود مشکلات ما را شما حل نکردید و حل نمیکنید و حل نخواهید کرد فهم این مسائل از حدود معلومات شما خارج است کار دل و روح ما با حرام و حلال کتاب های شما درست شدنی نیست درد ما درونی است و علاجش از باطن خودمان خواهد آمد نه از احکام و فتاوی^۱ شما.

از شافعی میپرسید امثال این مسائل

حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید

بزرگترین دلیل نارسا بودن « **حکومت فقهیه** » شما جنبش های متعددی است که در صد سال اخیر در ایران روی داده و هر یک بخیال خود خواسته اند مشتریان دکان بیرونق شما را بسر بساط خود ببرند و همه آنها بلا استثناء بیاس و حرمان دچار شده اند و هر کدام دکان کساد پهلوی دکان بی مشتری شما باز کرده اند.

آخرین این دکانداران مخاطب شما آقای کسروی است. شما خود را بیهوده رنجه میدارید مطمئن باشید این دکان هم بی هیچ سعی و مجاهدتی از جانب متفکرین بخودی خود بسته یا نیمه باز خواهد ماند. بقول سعدی: دیگ منه کاتش ما سرد شد!

اجاق خاموش

آری آتش ما سرد شده و برافروختن آن کار شما و امثال شما یا کسروی و امثال کسروی نیست، شاید شما درد را دریافته باشید اما علاجش را نمیتوانید کرد شما بکسی میمانید که بخواهد آتش افسرده اجاقی را با دم و نفس از نو مشتعل کند ولی نمیدانید که این اجاق دیگر سرد شده باید از نو آتش افروخت و دیگری کار گذاشت اجاق دل های افسرده ما با دم احکام و قوانین شما شعله ور نخواهد شد.

من نمیدانم این بزرگواران مگر تاریخ نمیخوانند یا شاید معلومات تاریخشان محدود بقصه کهنه های روضه الصفا و ناسخ التواریخ است مگر نمیدانند تحولات و تطورات تاریخی چه گونه پیدا شده و چطور خواهد بود مگر نشنیده اند که نهضت ها و جنبش های معنوی و اجتماعی را در عالم چه قسم مردمانی برپا کرده اند؟ بچه جرأت و جسارت هر کس رطب و یابسی بهم می بافد یا مطلب مبتذلی را می فهمد دعوی رهبری و پیشوایی میکند؟

چنانکه مکرر در این صفحات گفته ام وضع ایران ما بسیار دشوار و باریک است با این همه ابتلا و مصیبت چه لازم است مباحثات لغو و زائد و مناقشات کهنه و متروک را تجدید کنیم و مشاجرات دینی را بر مجادلات سیاسی بیافزائیم آنهم بدست اشخاصی که اهلیت کار را ندارند و بخاطر کسب شهرت و مالیخولیای جاه و مقام می خواهند با ایجاد تفرقه های بی اساس وحدت ملی گران بهای ما را از میان ببرند.

این نفاقها و دو دستگیها و منازعات کودکانه ما را بجایی نمی رساند باید در عوض بکسب علوم جدید پرداخت و روح علمی و فلسفی دنیای متمدن را اقتباس کرد تا زمینه کافی برای ایجاد یکجنبش معنوی فراهم شود و ما هم در این دنیای آشفته بسر و سامانی برسیم.

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ور نه

کار صعب است مبادا که خطائی بکنیم

صاحبدل

چنانکه گفتیم ما داوری در این موضوع را «از نظر اخلاقی» بخوانندگان وامیگزاریم. ولی باید چند نکته را روشن گردانیم:

نخست خواست ما از دنبال کردن اینموضوع گله گزاری نیست، کینه جوئی شخصی نیست. آقای کسروی بالاتر و کار ما بزرگتر از آنست که باینگونه دشمنیهای کوچک پروا نماییم. اگر خوانندگان نیک نگرند این نویسنده بآن بس نکرده که باقای کسروی نیشی زند و بیهاماد ما توهینی کند، بتباهکاری خود عمق بیشتر داده و بیکرشته جمله های فریبکارانه ای پرداخته که ما قماش آنها را می شناسیم و نیک میدانیم که در چه تئریکی بافته شده.

از دفتر (تاریخچه چپق و غلیان)



مسیو برازا و پیرامونیان او با یکی از فرمانروایان

آفریگای غربی و زنان و پیرامونیانش

این بدخواهان کشور گران افتاده که دسته انبوهی از جوانان غیرتمند خونگرم باهمادی برپا گردانیده و **تکراره** روشنی برای پاک گردانیدن این توده آلوده پیش گرفته اند، و اینست همه زور خود را بکار می برند که سنگها **سرا** راه آنها درغلطانند و برای این قصد شوم افزارهایی می دارند که ما در این چند سال بآنها آشنا شده ایم. این نویسنده این بار دست بآن افزارها زده و همینست که ما را بنوشتن این گفتار واداشته است.

دوم اینمرد با آقای کسروی چه ایرادی گرفته است ؟ ... خواهشمندیم خوانندگان در این باره بما یآوری کنند . آقای کسروی کدام کار را بد کرده ؟ ... در کدام سخن باشتباه افتاده ؟ ... ما هر چه می نگیریم ایراد اینمرد آنست که آقای کسروی چرا می کوشد ؟. چرا با آلودگیهای توده نبرد می کند ؟. جز این معنایی از سخن او نمی فهمیم .

ما در نوشته اینمرد جز واژه های « **تحولات و تطورات تاریخی** » و « **نهضت ها و**

جنبشهای معنوی » و مانند اینها که هیچ مفهومی را در بر ندارد چیزی نمی یابیم .

ای بیچاره این واژه ها بچه درد تواند خورد ؟! حال بدبختی شما اینست که پس از آنکه چهل سالست مشروطه در کشورتان بنیاد یافته هزار یک مردم معنی آنرا نمیدانند و ملاها از هر سو گردن افراشته و در برابر دموکراسی ایستاده حکومت را حق خود می شمارند و مردم را بدلسردی از قانون و مشروطه و نافرمانی بدستورهای دولت بر می انگیزند . این یک نمونه کوچکی از گرفتاریهای این توده است ؟. آیا آن واژه های « **تحولات و**

تطورات » و مانند اینها که یگانه سرمایه شماسست چاره اینها را خواهد کرد ؟! آیا ما چندان ساده ایم که شما با این واژه های پوچ خود ما را فریب دهید ؟!

امروز کسیکه در برابر چیرگی و زورگویی ملایان قامت افراشته آقای کسروی و این باهماد ماست . شما با این نیز کارشکنی و دشمنی می کنید که میخواهید اینهم نباشد . پس « **تحولات و تطورات** » خود بخود از غیب پیدا خواهد شد ؟!

بسیار خوب ، بگفته شما آقای کسروی از تاریخ آگاه نیست و نمیدانند « **تحولات و تطورات را چه**

قسم مردمانی برپا کرده اند » . ولی شما که آگاهید بما راهنمایی کنید . شما پیشوای ما باشید . پیش بیفتید ببینیم چه کاری از شما برمی آید . تنها بکارشکنی از دیگران بس نکنید . اگر مرید شما نیز کاری بانجام رسانید .

شما می پندارید ما از درد شما آگاه نیستیم . تو هر چند نام خود را پنهان کرده ای و ما شخص تو را نمی شناسیم . ولی نوع شما را نیک شناخته ایم و این نوشته هایت بهترین دلیلت که چه هستی و چه میخواهی .

تو و مانندگان تو از « **خصایل انسانی** » تنها از خودخواهی بهره برده اید . شما آن هنر را ندارید که پیش بیفتید و کاری انجام دهید و از خودخواهی راضی نیستید که دیگری پیش افتد و گامی بردارد ، و چون این بشما برمیکشورد میخواهید با یکرشته واژه های پوچ و بیمعنی کارشکنی کنید .

ما امروز یکدسته جوانانیم و زیر درفشی گرد آمده و راه روشنی را پیش گرفته ، در خود آن توانایی را می بینیم که نیروهای جوانی خود را در راه نبرد با خرافات و آلودگیها بکار بریم . شما نامردان می کوشید که ما را از این راه بازگردانید ، می کوشید که نگزارید ما نیروهای خود را بسود این توده بکار بریم . اینست درد شما و ما نیک آگاهیم

خوب ایمرد بدخواه : در این کشور یکی همچون سید نورالدین شیرازی قامت افراشته در دوره دموکراسی دعوی حق حکومت برای ملایان میکند و مردم عامی را فریب میدهد ، و یکی هم مانند آقای کسروی در برابر ایستاده برای جلوگیری از گمراهی توده عامی بانان پاسخ میدهد و آن گزند و آسیب را از دست ملایان میبیند - آ

این هر دو یکیست؟! آیا ما این دو تن را بیک دیده بینیم؟! آیا اینست داوری شما؟! آیا امیدوارید که ما نیز در این داوری غرض آلود بسیار ننگین با شما هم باور باشیم؟! اگر چنین امیدوارید باید گفت بسیار خوش باورید .
ای مرد خیره رو ، آقای کسروی را که ما میدانیم خانه ندارد و زندگی ندارد و آنروزیکه آن زخمها را خورده بود و در بهداری شهربانی پیراهن خون آلود را از تنش در آوردند پیراهن دیگری در خانه اش نبود که بیاورند و بپوشد و یکی از یاران جوان ما لخت شد و پیراهن خود را در آورده باو پوشانید - چنین مردی را دکاندار میخوانید و امیدوار هستید که ما نیز در چنان تعبیر خیره رویانه با شما همداستان خواهیم بود .

آقای کسروی دکاندار است . ولی شما که ما نیک میدانیم در پی چه هستید و یگانه آرمانتان وزیر شدن و مدیر کل بودن میباشد و برای این آرمانهاست که دسته می بندید و روزنامه برپا میکنید و اگر نیاز افتاد خود را بدامن بیگانگان میاندازد نیکخواه این کشور می باشید . گویا مردم را کور و کر می پندارید .

شما میخواهید بگویند آقای کسروی با پاسخیکه بملایان داده « **مناقشات کهنه و متروک** » را تازه میگرداند . در اینجاست که ما باید کلاه بشما برداشته بگوییم : « **علم شما معلوم شد** » ! در اینجاست که باید کنه مغز شما را بدست آوریم .

شما یا هیچ نمیدانید و یا غرض شومی را که در دل نهفته اید شما را باین ناهمی وامیدارد . وگرنه کارشکنی ملایان در برابر دولت و مشروطه بدستاویر مذهب چیزی نیست که کهنه و متروک شمرده شود . شما اگر گامی ببازار گزارده سری باین حجره و آن حجره بزنی خواهی دید که داستان چیست و چگونه انبوه بازرگانان مالیات دادن بدولت را حرام میدانند و برای آنکه تا توانند کمتر دهند بیشتر آنها بنیرنگ نیز دست زده دو دفتر نگاه میدارند . شما بهتر بود کتابهای آقای کسروی را خوانده بودی تا بدانستی که داستان چیست .

شما نوشته اید : « **میخواهند با ایجاد تفرقه های بی اساس وحدت ملی گرانبهای**

ما را از بین ببرند » . در همین جمله است که تردید ما در باره شما رفع می شود . آری آقا شما « **وحدت ملی گرانبهای** » دارید . این چهارده کیش گوناگون ، آن چند زبان جداگانه ، آن دسته بندیهای عشایری ، همه هیچست و تاثیری در وحدت ملی گرانبهای شما ندارد . « **فدای خانه در بسته ات شوم مجنون** » .

گویا پنداشته اید ما باین نغمه ها آشنا نیستیم . گویا پنداشته اید که با این « **لای لای** » ها ما را خوابانیده بمقصود خود خواهید رسید . یک توده ای با صد آلودگی هیچ کسی و هیچ دسته ای بچاره نکوشد که شما **این** بهانه را جلوش خواهید گذاشت . ولی آقا شما دیر بیدار شده اید . کار از کار گذشته است . شما اگر کتابهای ما را خوانده بودید میدانستید که بهمین ایراد شما که جز فریب مقصودی ندارید در چند جا پاسخ روشن داده شده .

ما می توانستیم در برابر آن شعرهای خنکی که در میان سخنان خود آورده اید شعرها بیاوریم . میتوانستیم در برابر جمله های ریشخند آمیزتان جمله ها بنویسیم . ولی اینها کار ما نیست و نمیخواهیم در این بدیهای بیمزه پیروی از شما کنیم . ما می توانستیم رازهای شما را بیرون ریخته نشاندهیم که « **علمداران لشگر**

مغلوب » آن پستنهادهایند که برای پیشرفت در زندگانی راهی جز خیانت بتوده و کشور خود و مزدوری برای بیگانگان نمی شناسند و در چنین هنگام جوش و جنب توده و سر برافراشتن جوانان از کیفر چنان خیانتی نترسیده

بیباکانه بزباندرازی نیز می پردازند . ما امروز بیک کوشش بزرگی برخاسته ایم و نزدیکست آنروزی که شما فیروزمندی ما را با چشم ببینید و از کردار و رفتار پست خود پشیمان گردید .

یک اشتباه شما اینست که می پندارید آقای کسروی تنهاست و همه کارها با دست اوست و دیگران مریدان یا پیروان او می باشند که اگر با ریشخند و جمله های ناسزا با آقای کسروی توهین کنید بمقصود خود خواهید رسید . در حالیکه چنین نیست و آقای کسروی تنها نیست و امروز باهماد ما از هزارها مردان روشندل و بافهم و جوانان خونگرم و غیرتمند پیدایش یافته که هر یکی از آنها در آشنایی بحال گرفتاری توده و دردهای گوناگون و راه چاره ، بینش بسزا میدارند و هیچگاه اینسخنان شما و مانندگان شما اثری در آنها نخواهد داشت .

ما خود گواهییم که شما در نوشته نخست خود گفته بودید : « **بآراء و عقاید فلسفی معاصر**

چندان آشنا نیست بسیاری از مسائل و قضایای عادی و مبتذل فلسفی را بخيال

اینکه کشف خود اوست بعنوان محدثات و بدایع قلمداد نموده » و آقای کسروی نامه

نوشت و از شما پرسید که کدام بخش از نوشته های او اینحال را دارد . اگر تو مرد غرض آلود و خودخواه نبودی ، اگر بقواعد اخلاقی پابستگی داشتی ، یا بایستی گفته خود را ثابت کنی و یا از در پوزش دریایی . اکنون ما دو باره همان پرسش را از شما می کنیم . میخواهیم ببینیم چه پاسخی میداری .

باز ما گواهییم که آقای کسروی بگفته های شما در باره « **عقل و احساسات** » با زبان ساده پاسخ

داده که چاپ شده . در آن نوشته بیپایی سخن شما و نارسایی روانشناسی کنونی را با دلایل روشن گردانیده . تو اگر مرد پاکدرون و دانش دوست بودی بایستی یا بایرادهای پاسخ دهی و یا بلغزش و اشتباه خود خستوان گردی . اکنون دیر نشده . ما میخواهیم ترا بیازماییم و ببینیم پس از هر آنچه شده آیا میتوانی چند گامی مردانه و پاکدلانه برداری .

ما میخواهیم تو را بیازماییم و بتو قول میدهیم که اگر بتوانی در همان زمینه « **عقل و احساسات** »

گفته خود را ثابت کنی و بایرادهای آقای کسروی پاسخ دهی ما همه از آقای کسروی رو گردانیده بدسته شما پیوندیم . ولی شرطش آنست که سخنانی با دلیل بنویسی . نه آنکه از راه ریشخند بیایی و باز سخنان پستی را بما تحویل دهی . نه آنکه باز سخن از سردی اجاق خودتان یا از مانند آن رانی .

همانا شما پنداشته اید همراهان آقای کسروی کسان کم دانشی هستند و هیچ ندانسته اید که بیشتر همراهان او جوانان درس خوانده اند و در میان ایشان کسانی هستند که در روانشناسی یا در دانشهای دیگر از دانشمندان شمرده می شوند و بیگمان فهم و دانش آنها از شما بیشتر است .

بهر حال ما که گواه این داستانها هستیم و می بینیم که در یک گفتگوی علمی شما چون شکست

خورده اید نامردانه از راه دشمنی و زباندرازی پیش می آید - آیا گمان می برید که این نوشته غرض آلود شما در ما تاثیری خواهد داشت !؟

کوشاد همبستگی تهران



چگونه پاکدین شدم

برای نخستین بار از راه دور سهشهای پاک را ارمغان می نمایم . نامم غلامرضا شاهرودی زادگاهم قوچان تا چندی پیش در بیابانی تاریک سرگردان بسر میبردیم از بیرون شیعه بودم و از درون بیدین ، زیرا از سال ۱۳۱۸ که بکمی از دانشهای امروز آگاهی یافتیم بیکبار دینم را با آن ناسازگار دیدم . در تاریخ میخواندم در زمان خلافت عمر اسلام توانا گردید و ایرانیان هم در آنزمان مسلمان گردیدند ، دینم می گفت هر چه توانی عمر را « لعنت » کن تا کرفهای^۱ بیشمار بیابی . ملایان می آموختند روز الست زندگی آدمیان تعیین شده و کوشش در دنیا بیهوده است زیرا ما باختیار خود از جهان نمی رویم و از سویی می گفتند چنین کن و چنان ، یکی نبود بانان بگوید : ما افزاری بیش نیستیم شما چه می گوئید که می خواهید ما را راهنمایی کنید !؟

با ناسازگاریهای بیشمار پرسشهایی داشتم ولی کسی نبود پاسخ دهد . جستار دین برایم چیستانی شده بود ، دین زردشت و موسی و عیسی را نیز آموختم جز خرافات چیزی نیافتم بگفته های داروین و پیروان او نگرستم هوده جز بیدینی نبردم . کوتاه سخن در چنان هنگام درماندگی بنوشته های پاکدینی راه یافتیم و براه پاکدینی آشنا شدم . در دهم آبان ۲۳ پیمان بستم و از آنروز در این راه بکوشش برخاستم .

اکنون که این نامه را می نویسم از بسیاری اندوه دلگداز نزدیک است دیوانه شوم با بیشتر « روشنفکران » که راه بآن روشنی را می نمایانم نااندیشیده مرا بیدین می خوانند چون می گویم این نوشته ها را شما بخوانید بینیم چه ایرادی می دارید پاسخی جز سخنان بیپا نمی دهند .

شگفتا خود در گمراهی و نادانی فرو رفته و بدینی که دارند هیچگونه دلبستگی نمی دارند در هر جا می نشینند از زینهایی که می بینند مینالند چون این شاهراه را نشان می دهیم خیره سرانه بدشمنی برمیخیزند . راستی این گونه مردم را نمیتوان آدمی نامید .

بیگمان مردم هیچیک از شهرهای ایران مانند مشهدیها بخرافات فرو نرفته اند . سنگهای بزرگ را خود غلطانده و می گویند بزیارت امامرضا می رود . امامرضایی که در زمان رضاشاه نتوانستنی از خود نشان نمی داد باز همه روزه کور و شل شفا می دهد .

بیش از ۲۰۰ دسته سینه زنی ، سینه زدن و گریستن و خاموش نمودن سهشها می فهند ، پنجاه هزار تومان برای ساختن یک علامت باسپهان می فرستند ، هزار گونه دررفتهای گراف که نه سود بحال خود و نه بحال توده دارد می کنند هیچ پروای اینکه بیگانگان در کنار خیابان ایستاده باین دژ آگاهی مینگردند و می خندند نمیکنند و هیچ در اندیشه بیچیزان در این سرمای سخت نیستند .

کارندگان دست از کشت برداشته برای ملا شدن بمشهد ریخته اند .

گاراژدارها و شوفاها که مردمانی دروغگو ، نادرست می باشند یک دسته سینه زنی راه انداخته و علمهای سیاه پیاداشته اند .

یکی از شیعیان چند روز پیش نالید که فلانکس یکی از کارکنان شعبه قند و شکر دولتی است و هزار گونه سودجویی بیراه از کوفنهای توده می کند . آنگاه سینه می زند . گفتم . چرا سینه نزنند او با این کار خود گناهان یکساله خود را آرمزیده میداند و فرجاش را آسوده می کند .

۱ - [کرفهای جمع کرف (همچون برگ) = کرفه = ثواب .]

هنگامیکه صحن و حرم را جاروب مینمایند بعضی با دهانی باز گرد آمیخته بمیکرب سل را برای بهبودی می خورند .

در پیرامون پنجره پولادی و پنجره نقره بیماران گردن بسته و شفا می طلبند . شگفت اینجاست ، هنگامیکه نزد این دژآگاهان سخن از گاو پرستی هندوها می آید بیشرمانه لب باز کرده می خندند و آنان را نادان می شمارند ولی رفتار خود که ننگین تر و بدتر از گاوپرستان هندوستان است نمینگرند . گاو حیوانی است سود آور ، از مرده هزار ساله چه سود می توان بدیده گرفت .

شب دهم محرم که در صحن امامرضا (خطبه) خوانده می شود من ، و چند نفر از پاکدینان برای دیدن رفتار بت پرستان بانجا رفتیم تمام مردم شمعها روشن نموده و در دست گرفته که پس از خطبه باقی مانده شمع را برای بهبودی بیماران خود بخانه برند . اندوه آور بود بسیاری از افسران که دانشکده هم دیده اند شمع در دست داشتند . بیشتر باتش پرستان مانده بودند تا بشیعیان .

خنده آور است که با این پایه نادانی (انجمن تبلیغات اسلامی) برپا کرده و کوشش میکنند و میخواهند مردم سده بیستم را بدین خرافاتی خود تبلیغ کنند .

پروردگار توانا را سپاس که در گمراهی نمانده و براه ورجاوند پاکدینی آشنا شدم و نیز در این شهر نوشته های آقای کسروی با دست پاکدینان پراکنده میشود و آمیغ پژوهان براه آشنا شده و پاکدین میشوند .

مشهد - غلامرضا شاهرودی

آقای رحیم مدنی



از یاران بندرعباس

آقای دکتر شفایی



از یاران شیراز

برای آگاهی یاران و دیگران

در باره پیشآمد هشتم اردیبهشت و تیر خوردن آقای کسروی سکالاد تهران بجا میدانند چند موضوع را **با آگاهی همه یاران - در تهران و شهرستانها - برساند :**

(۱) در باره پیشآمد یاران شهرستانها بیتابیهی می نمایند و با تلگراف و نامه کیفر بزهکارانرا می طلبند . بایا می دانیم بانان آگاهی دهیم : ما پاکدینان این پیشآمد را کوچک نخواهیم شمرد و از بزهکاران و همدستانشان چشم نخواهیم پوشید . ما اگر اینرا کوچک شماریم پس چه چیز است که کوچک نخواهیم شمرد؟! ولی چون موضوع از سوی ادارات قانونی دنبال می شود ما چشم براه نتیجه آنها خواهیم بود .

اگر چه در آغاز از سوی شهربانی رفتار زشتی پدیدار گردید . این اداره که پاسخده امنیت شهرهاست بجای آنکه پیشآمد اهمیت دهد و بجستجو پرداخته بزهکارانرا که از روی نقشه مفصلی جنایت پرداخته و محرکین و همدستان داشته اند ، بشناسد و ریشه جنایت را بدست آورد - بشیوه کهن خود قضیه را بسیاست انداخته از بزهکاران بحمايت آشکار برخاست . چنانکه در روزهای نخست تیر خوردن آقای کسروی را انکار می کرد ، بروزنامه ها که نوشته بودند پرخاش می نمود ، بدکترها فشار آورده آزادی بانان نمیداد . در نتیجه این رفتار ناسزای آن اداره بود که محرکین بزهکاران گستاخانه بحرکت آمده حمايت از بزهکاران می نمودند و لاف جهاد می زدند و انجمنها می ساختند . آن اعلامیه سراپا دروغ شهربانی فراموش نشدنیست .

اینها رفتار شهربانی بوده . ولی اکنون دادسرای نظامی تهران قضیه را از راهش دنبال می کند و وعده داده شده که از هر راهی بتواند بکشف جنایت و پیدا کردن ریشه آن خواهد کوشید . ما نیز از هر راه که بتوانیم مدارک و آگاهی ها بان اداره خواهیم رسانید و بهر حال چشم براه نتیجه خواهیم بود .

از یاران خواهشمندیم با همه اهمیتی که پیشآمد می دهند رشته آرامش را از دست ندهند و با شکیبایی منتظر نتیجه باشند . ما زبون نیستیم و ناتوان نمی باشیم . ولی میخواهیم کار را از راهش پیش بریم .

(۲) از سوی بسیاری از جوانان ، از تهران و از دیگر جاها ، جانفشانیها پیشنهاد شده . سکالاد تهران بهترین جانفشانی کوشش در راه پیشرفت آرمان را می شناسد .

آرمان ورجاوند و آرزوی ما برانداختن گمراهیهی و نادانیها و بهمزدن دستگاههای مفتخواری و ستمگریست ، و یاران ما نیک می دانند که آنچه بدخواهان را بخشم آورده که با دادن پول و دسته بندی جانیهای پستی را بچنین کاری برانگیخته اند ، ترسیست که از کوششهای جانفشانانه و از پیشرفت تند ما پیدا کرده اند ، و در این هنگام بهترین کیفر بانان همینست که ما بکوششهای خود بیفزاییم و پیشرفت خود را هر چه تندتر گردانیم که هم آنان بخشم و ترس افزایشند و هم ما بآرمان و آرزوی خود نزدیکتر باشیم .

خدا را سپاس که نقشه بدخواهان نالانجام ماند و بآرزوی شوم خود دست نتوانستند یافت و اکنون یکی از نتیجه های پیشآمد این باید بود که ما بکوشش افزایشیم و در این هنگام که تکان و توجه مردم بیشتر گردیده چه از راه پراکندن کتابها و چه از راه گفتگوها و سخنرانیهی ، دایره نشر آمیغها را هر چه بزرگتر سازیم . آری این بهترین کیفر بان بدخواهان تیره درونست ...

۳ - این پیشآمد اگر چه دلهای همه ما را زخمدار ساخت خود آزمایشی بود که ما باندازه استواری کار خود و بمیزان پایداری و دلبستگی یاران آگاه شویم . در این یکماه رفتار یاران ما چه در تهران و چه در شهرستانها مایه سرفرازی ما بوده . از جمله در موضوع وام که کوشاد تهران طلبیده بوده پیشگامی یاران - بویژه در اهواز و خرمشهر و

آبادان و اسپهان و شیراز و بهبهان - و اندازه پولهاییکه فرستاده اند مایه خشنودی و خرسندی همه ماها گردیده . ما آگاهی یافته ایم که بسیاری از یاران با فروختن فرش و افزار زندگانی خود پولها آماده گردانیده فرستاده اند و این ما را امیدمند میگرداند که برای آن کار بسیار بزرگی که برخاسته ایم دارای شایستگی می باشیم . اینها برای ما مزده فیروزی میسراند . اینک سکالاد تهران سپاسها و درودهای خود را بیاران ارمغان میگرداند .

۴) چون آقایان حسین یزدانیان و احسان الله آزادی در روز پیشآمد همراه آقای کسروی بوده کوششهای شاینده بکار برده سپس نیز بیست ونه روز رنج بازداشت را کشیده اند این جانفشانیهای آندو جوان همیشه در پیش چشم خواهد بود و آنان در میان باهماد « جایگاه ویژه » خواهند داشت و پاسداری هایی منظور خواهد گردید . کوشاد تهران برای باز نمودن سهشهای ارجشناسانه همه پاکدینان روز سه شنبه هشتم خرداد نشستی در خانه آقای کسروی با بودن گروهی از یاران بنام آندو جوان برپا خواهد گردانید .

سکالاد تهران (جانشین همگی سکالاد)

آزادی

شادی و اندوه ، خنده و گریه فضای اروپا ، آمریکا ، روسیه و دیگر جاها را پر نموده است . خانواده هایی شادیکنان فرزندان خود را پیشواز مینمایند در حالی که اشگها از دیده می بارند . شهرهای ویران شده ، خانواده های از بین رفته شاهد فداکاریهایی است که ملت های زنده برای آزادی ، برای سرافرازی و بزرگی خود نموده اند . ما نیز شادی و اندوه را با هم داریم . شادیم که جنگ پایان یافته ، توده رنجبر بیچاره از جنگ بازگنان انباردار رهایی یافته اند ، شادیم که دیگر سالهای ۲۲ و ۱۳۲۱ تکرار نخواهد شد ، شادیم زیرا میتوانیم برای نان خالی خود پنیری هم آماده کنیم ، دیگر گرسنگانی را که از ناتوانی در کوچه ها و بازارها بی حس و حرکت میافتادند نخواهیم دید . اندوه ما برای آنست که هنوز آزاد نشده ایم . انقلاب کبیر فرانسه آزادی زبان ، قلم و عقیده را بدنیا داد و ملت فرانسه با خون خود این افتخار را برای همیشه در اوراق تاریخ ثبت نموده .

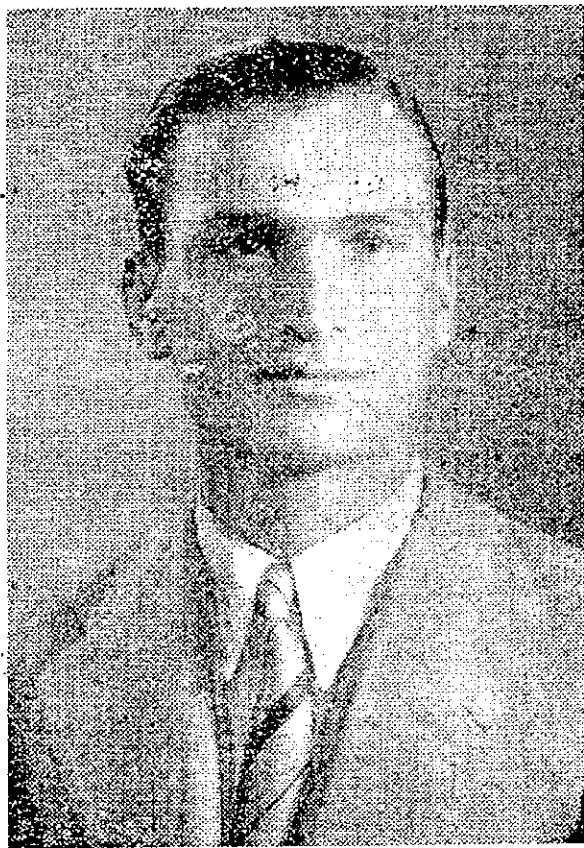
تا کنون برای نگاهداری آن توده های اروپایی و دیگر ملت هایی که با آزادی و سرافرازی خود پا بندند جنگها پدید آورده اند و خونها ریخته اند . اگر چه سیاست نادرست مشتی سیاستمداران خودخواه این جنگ را پدید آورده ولی فداکاری ملت برای از دست ندادن آزادی بوده و دولتها نیز بهمین نام سهشها را در توده تکانداده و شور از خودگذشتگی را در آنها ایجاد میکردند . پدران ما نیز برای بدست آوردنش خونها ریختند و فداکاریها نموده اند . از آن هنگام چهل سال میگذرد ما تا کنون نتوانسته ایم فرمانی را که آنها با خون خود گرفته اند نگهداریم . آری ما اندوهگینیم زیرا آزادی زبان و قلم و عقیده نداریم . ما بعوض آنکه آینده خود را بدیده گیریم و برای سرافرازی و آسایش توده خود چاره اندیشیم ، از راه پیشرفت بعقب برگشته و رو بسوی جاهلیت میرویم . پس رفت ما روز بروز آشکارتر و تندتر شده و این سیر نزولی کشور ما را رو به نیستی میکشاند . اصول طبقه بندی (اعیان و

اشراف - روحانیون - کارگران و رنجبران) دو باره چون زمان استبداد برگشته است قانون برای پشتیبانی سرمایه دارانی که از انبارداری ، دزدی ، گرانفروشی و ... پول اندوخته اند و اکنون در گوشه ای نشسته و از رنج و زحمت دیگران سود میبرند با مفتخوران که کارشان گمراه کردن مردم و بردن آبروی کشور است بکار میروند . سوده های قانون برای این دو دسته بوده و فشار و سختی این برای طبقه سوم است .

ملایان ، این راهنمایان خداپرست ! نشستها برپا کرده دور هم می نشینند و دستور کشتن میدهند .
از حاجی ها و بازاریان که در این چند سال جنگ اندازه آزمندیشان بر همه آشکار گردیده پول جمع میکنند
و باوباشان چاقوکش داده بسر آزادیخواهان میفرستند . اینست معنی آزادی در ایران . آیا برگشت بعقب و رفتن
بسوی دوره بربریت و وحشیگری نیست !؟

ملایان مفتخوار چون می بینند مرد غیرتمندی برای سربلندی و آسایش توده خود راهنمایی هایی میکند و
با از خود گذشتگی و فداکاری یک تنه سالهای دراز با خرافات و پراکندگیها نبردیده و اکنون گروهی همراه دارد که
همه برای رهایی هم میهنان خود میکوشند ، کارشکنی ها کرده تهمتها می بندند و چون از این پستی خود
هوده نبرده نقشه بی شرمانه تری کشیده و بجنایت تن درمیدهند . از همه شگفت تر رفتار دولت و مجریان قانون
ماست که در برابر این وحشیگری جنایتکارانی را که گلوله انداخته اند آزاد گذارده و کسانی که جان خود را
بخطر انداخته و یکی را از مرگ رهایی داده اند در زندان نگاه میدارد . اینست که میگویم قانون برای پشتیبانی آنها
بکار میرود و فشار و سختی آن برای آزادیخواهان و کسانی است که بنیکی و آسایش توده خود میکوشند . اینست
حال دولتی که برای برقراری امنیت در دنیا نماینده بسافرانسیسکو میفرستد ! اگر از آنها پرسند شما که نمیتوانید
کشور خود را امن کنید ، شما که نمیتوانید قانون آزادی را در کشور خود مجری دارید ، شما که نمیتوانید پس از ۴۰
سال که از مشروطه تان میگذرد جلو یک مشت آخوندان شکم پرست را بگیرید ! چگونه میخواهید در این انجمن
شرکت نموده و چگونه میتوانید نظری در آزادی ملل داشته باشید !؟ چه خواهند گفت ؟ .

آری ما پاکدینان و دیگر آزادیخواهان بخود حق می دهیم زمام توده خود را بدست گرفته و برای اداره کشور
قوانین و دستوراتی را که داریم بکار بندیم و دیگر بخیانت کاران ، بیگانه پرستان ، انباردارها ، مفتخوران اجازه ندهیم
که بر ما حکومت کنند .



آقای اسپهانی

آزادی دنیا در خطر است و کشور ما آینده بیمناسکی دارد. اختلافات و دسته بندیها در انجمن سانفرانسیسکو نیز راه یافته. انجمنی که برای صلح و آزادی جهان تشکیل گردیده و دنباله کنفرانسهای است که سران دولتهای متفق بدین منظور برپا کردند، اکنون جای سیاستمدارانی گردیده که میکوشند تا سیاست خود را پیش برند. ما ده سال پیش گفتیم و نوشته های ما گواه است که اینها را پیش بینی می نمودیم. ما بارها نوشته ایم برای تأمین صلح و آزادی جهان انجمنی لازم است. این انجمن بایستی از خردمندان و نیکمردان دنیا تشکیل شود تا شالوده ای از روی حق و عدالت برای برقراری صلح و رهایی گیتی از جنگ بریزند، نه از سیاستمداران کشورها که هر یک منظوری جز پیش بردن مقاصد سیاسی کشور خود نداشته و از سود مملکت خویش در برابر سود دنیا نخواهند گذشت.

اختلافاتی که بین متفقین ایجاد گشته و پیش بینی هایی که برای جنگ سوم می رود همه را بخود مشغول داشته است. سراسر دنیا از جنگ خسته شده و همه در کوششند که راه گشایش پیدا کنند. ما چکار میکنیم؟! دولت ما چه کاری کرده و میکند؟! در این گرفتاری جهان که بی گمان ما نیز سرنوشتمان بسته بآنست نمیدانم کسانی که بر ما حکومت میکنند بچه کاری می فهند. در مجلس ما برای محاکمه یک نفر قهر و آشتی ها شده، گفتگوها رفته، بتازگی کتک کاری شده است. اینست حال مجلسی که در این هنگام باریک بایستی راه روشنی برای کشور نشان دهد؟! آیا دولتیکه اختیار ما در دست آنهاست، آنهایی که مسئول امنیت و استقلال کشورند متوجه هستند که ناامنی، ملوک الطوائفی، دزدی، غارت، ترور و هزاران بدبختی دیگر کشور ما را تهدید میکند!؟

جوانان، آزادیخواهان، روشنفکران بالاخره هم میهنان باید دست بهم دهیم و خود برای آینده بیمناسک خویش چاره اندیشیم. ما برای اینکار آماده ایم و شما را هم بیاری میخوانیم.

تهران - رضا اسپهانی

چگونه پاکدین شدم

(۳)

نخست باید بنویسم که پیش از پاکدینی یکی از شیعیان متعصبی می بودم. پدرم پای بند افسانه های موهوم شیعیگری می بوده و مرا هم بدان رویه تربیت نموده. مرا تربیت نموده که راه زندگی راست را چون خودش بپیمایم. آری پس از هزارویصد سال و اندی هنوز پدران ما نفهمیده اند که این راه سراسر پوچ است. گفتنی تر آنکه ما را هم بدین درد بی درمان دچار ساخته راه شیعیگری و آیین آن مرا چنان از جهان و جهانیان دور نگه داشته و بخود سرگرم داشته بود که گمان می بردم با دوست داشتن امامان و در راه آنها گریستن و گنبدهای آنان را زیارت کردن گناهانم را «اگر چه گناهان کبیره باشد» آمرزیده میگرداند. از این پندارهای بیپا در مغزم بیشتر از آنچه گمان میرفت می بود مهمتر آنکه این پندارها زیانهای بس بزرگی در زندگانی بمن وارد میکرد و من از آن بیخبر بودم چون راهی در جلوم باز نبوده بکارهایی پوچ که جز وقت را از دست دادن چیز دیگری نمی بود سرگرم شدم. درست یادم نیست که در کدام مجله خوانده بودم بشیرینترین و خواندنیترین داستانیکه تا یکماه دیگر با **دا** ... برسد یک گلدان نقره جایزه داده خواهد شد. بشوند خواندن این جمله بوده که برمان نویسی گراییدم و در این **ر**

وقتها بیهوده کردم و هوده ای ندیدم . در میان این راه سراپا آلوده که انسان را بسوی نیستی میبرد در تلاش بودم . در تلاش می بودم راهی مرا بآرزویم رساند ولی این گمان نمی بردم که این راه جز زیان چیز دیگری در بر ندارد . بهر کاری دست یازیدم بههدف برنمیخورد توگویی که یک غریق در میان امواج دریای بیکرانی افتاده و بهر چیزی دست می یازد ولی سودی نمی بیند در این وقت بوده که براه پاکدینی آشنا گردیدم . راه پاکدینی مرا از نیستی بهستی آورد .

دو تن از رفقا مرا بدآوری کتاب داوری خواستند کتاب را با وقت تمام دو مرتبه مطالعه کردم برای اولین بار دل بستگیهای آیین شیعیگری از من دور گردید از آنوقت بوده که آن سپرده هاییکه از نیایم بیدرم انتقال و از او هم بمن نقل داده شده بود که روزی من هم بنوبه خود بدیگری منتقل نمایم بیکباره آن سپرده های گرانبها را از خود دور نمودم . من در خواندن کتاب داوری بتهران مسافرتی نمودم و در آنجا با آقای یزدانی^۱ آشنا شده و از او کتاب برای مطالعه می گرفتم . برآستی راه پاکدینی را ایشان بمن نمودند و تا آخرین ساعات زندگانیم سپاسگزار ایشان خواهم بود .

اینک باز هم برای آخرین بار پیمان می بندم . در اینراه ورجاوندیکه راهنمای ارجمند ما آقای کسروی بخواست آفریدگار گام بگام پیش میرود فداکار و کوشا بوده باشد که روزی بتوانم این چند قطره خون خود را در این راه سراپا آمیغ فدای نیل بآرمان بزرگ آن راهنمای ارجمند نمایم .

رشت - چهره سا

بیست و نه روز در زندان

چون این پیشآمد در آینده یکداستان تاریخی خواهد بود خود ما آنرا چنانکه دیده ایم می نویسیم تا در آینده دگرگونیهایی در آن پدید نیاید .

حسین یزدانیان

روز شنبه هشتم اردیبهشت من و برادر پاکدینم آزادی برای همراهی با آقای کسروی (راهنمای

اکدینان) بمنزل ایشان که واقع در چهارراه پاستور (اوایل خیابان حشمت الدوله) است رفتیم .

در چند دقیقه با ایشان بیرون آمده و در باره گردش دیروز جوانان رزمنده گفتگو میداشتیم ، نزدیکی اتوبوس

صدای تیری ما را متوجه پشت سر گردانید . چون بعقب نگاه کردیم نواب صفوی را در حالیکه طپانچه در دست

است و مترصد تیراندازی با آقای کسروی بود دیدیم . بلافاصله آزادی برای جلوگیری از تیراندازی مجدد او بسرش

پريد . در اين وقت چند تن از اوباش و چاقوکشها و يك نفر كه سپس خود را محمد خورشیدی شناساند با طپانچه ای در دست در حالیکه میگفتند : « **سید را می خواستی بکشی؟!.** » بسوی آقای کسروی از اطراف حمله کردند .

آقای کسروی عصائی که در دست داشتند بحمله کننده نواخته که دسته عصا کنده شد و چوبش بزمین افتاد .

من فوراً چوب عصا را برداشته و برای دفاع بسر حمله کننده ای که بسویم می آمد کوفتم ، ولی نیروی حمله کنندگان خیلی بیشتر از ما بوده و ضربات سنگ و چوب و کارد بیم نابودی بما میداد . عصا شکست و حمله کننده با چاقویی که در کمر داشت بمن حمله نمود . از آنطرف آقای کسروی طپانچه را از دست محمد خورشیدی درآورده که مردم بسر ایشان ریخته از دستش بیرون آوردند .

کسیکه نخست بسوی من با چاقو حمله کرده بود مرا رها کرد ولی چند تن دیگر بمرم ریخته و با کشیدن مو و زدن مشت آزارها میدادند . نواب صفوی که طپانچه اش را آقای آزادی گرفته بود خود را رهانیده با کارد بطرف آقای کسروی حمله کرد . از آنسو چند نفر هم بسر آقای آزادی ریخته و با ضربات چوب و کارد تهدید بمرگ میکردند . کوتاه سخن من هنگامیکه خود را از چنگال آن دژخیمان ناتراشیده که بمرم ریخته بودند رهانیدم ، نواب صفوی را دیدم که با کارد بسر و صورت آقای کسروی مینواخت و ایشان در حالیکه خون از سر و صورت و گردنشان جاری بود با دست از خود دفاع میکردند .

سهشهایی که در من پدید آمده بود نمیتوانم بزدم ، بهر رویه ، خود را با آقای کسروی رسانیدم ، آزادی هم خود را رسانیده و نواب صفوی را کنار زده خواستیم بدکان بقالی که در آن نزدیکی بود داخل گردیم . بقال نامردی نموده جلوگیری کرد . اشرار در آنوقت از هیچگونه بدزبانی و بی فرهنگی دریغ نمیگفتند و هر کدام از راهی بما آزار می رسانیدند .

ما بفکرمان رسید که از کوچه کنار بقالی بمنزل بازگردیم تا زخمهایی را که بیشتر از همه بسر و روی آقای کسروی وارد آمده بود ببندیم . پاسبان محل که اینهمه فجایع را دیده و جلو نیامده بود پیش آمد ما را از رفتن بازداشت . اصرار ما باینکه نمیشود آقای کسروی را با اینهمه زخم بکلانتری برد بجائی نرسیده و پاسبان وظیفه شناس (!) در چنین موقعی از کمک بما دریغ گفت و با حمله کنندگان همدستی نشان داد . ما با پاسبان در این گفتگو بودیم که حمله کنندگان که اندکی از ما دور شده بودند دو باره خود را رسانیده جمعی هم از پشت سر ایشان بسوی ما روی آوردند و از هیچگونه بی فرهنگی کوتاهی نکردند . هر چه پاسبان میگفتیم « **پس شما**

چکاره اید؟ چرا میگذارید با ما اینطور کنند؟!. » حرفمان بجائی نمیرسید . ناچار خود را بدرشکه ای که در آن نزدیکی بود رسانیده و درون آن نشستیم . آنچه پاسبان گفتیم سوار شو از سوار شدن خودداری نمود . نواب صفوی و خورشیدی هم که بدرون درشکه آمده بودند وقت را غنیمت دانسته از بی فرهنگی باز نمی ایستادند و هر آن مردم را شورانیده با کلمات : « **اینها بابی هستند . اینها**

بمقدسات عالم توهین کرده اند » مردم عامی را میسهانیدند ، گرداگرد درشکه را صدها نفر فرا گرفته ، درشکه چی هم از راندن شانه خالی کرده پیاده شد . اسب هم که در این هنگام از هیاهوی مردم رمیده (**نمیدانم**

کدام خوش انصافی دهانه اش را هم درآورده بود) درشکه را برداشت . جمعیت دور شدند .

اسب درشکه را با سرعتی شگفت بخیابان رسانیده که ناگاه باتومبیلی که در آنجا ایستاده بود برخورد نمود. درشکه بروی ریگهای کنار جوی واژگون شد، ما خود را از درشکه بیرون انداخته بدکان نجاری که در آن نزدیکی بود رسانیدیم، نجار هم که دست کمی از بقال نداشت از ما جلو گرفت. مردم که انبوه زیادی شده بودند بسوی ما حمله نمودند، در اینوقت یک استوار و یک افسر دژبان طپانچه بدست رسیده مردم را پراکنده و ما را باتومبیلشان که در آن نزدیکی ایستاده بود گذاشتند. در آنجا هم مردم از آزار باز نمیایستادند.

با مشت، با چاقو، با چوب میزدند. ما ناچار آقای کسروی را در وسط جا دادیم و ماشین راه افتاده ما را بکلانتری یک برد. سید گدا و خورشیدی را هم که خیال فرار داشتند با خود بکلانتری بردیم.

در کلانتری پس از آنکه آندو تن جانی را سپردیم با آقای کسروی بدرشکه نشسته با یکتن افسر و یکتن پاسبان بیمارستان شهربانی رفتیم. در بیمارستان گرد ما را فرا گرفته و با دیده هائی باز بما نگریسته پرسشها میکردند.

کوتاه سخن: لباسهای آقای کسروی را که بخون آغشته بود بیرون آوردیم. بصورت و تنشان بیش از ده یازده زخم بود. یک گلوله از پشت خورده از جلو بیرون آمده بود می گفتند گلوله دیگری در تن ایشان مانده است ولی در جراحی که بعد نموده شد دانسته گردید که بخشی از گلوله در تن ایشان مانده بخشی بیرون آمده بود. راستی منظره هولناک و فراموش نشدنی بود. خون پشت سر هم از زخمها فرو میریخت یک زخم بزرگی نزدیک شاهرگ گردن بود که خیلی خون میآمد. ما همه می ترسیدیم، ولی آقای کسروی با خونسردی خود را بدست دکتر سپارده بودند تا زخمهایش را پانسمان کند. آقای آزادی بدکتر گفت: «**باید تعجیل کرد زیرا بنیه**

ایشان ضعیف است». در اینوقت صدای آقای کسروی را شنیدیم که میگفتند: «**من اگر بنیه ام ضعیف است اراده ام قوی است**» پس از اندکی دو باره گفتند:

«**اینها خیال میکنند من با این زخمها خواهم مرد، نه من نخواهم مرد. من هنوز خیلی کارها دارم انسان روزی بدنیا میآید و روزی می میرد، ولی من باین زودی نمی میرم**».

پس از بستن زخمها ایشان را بیمارستان نجمیه برده و ما را بکلانتری بازگردانیدند. از اینجا داستان زندان ما آغاز میشود.



هنگامیکه ما را بکلانتری بازگردانیدند، رئیس شعبه یک آگاهی آنجا بود، دادسرای نظامی نیز دادیاری فرستاده بود برسیدن ما از آقای آزادی ببازپرسی پرداختند.

هنگامیکه من تنها ماندم بجستجوی لباسهای آقای کسروی که از مریضخانه همراه آورده بودیم پرداختم. در کت نشانه سوراخ مدوری که اطراف آن در اثر سوختگی کمی هایل برنگ زرد شده بود دیده میشد. همینطور پیراهن و پیراهن زیر در همانجا چنین نشانه هایی میداشت.

آنها را بافسر نگهبان نشان داده و گفتم: «**در این باره چه فکر میکنید؟**». نخست کت را از من گرفت و باطاق دیگر برد پس از مدتی بازگشته پیراهن و زیر پیراهن را هم برداشت و رفت، این بار هم چند دقیقه ای طول کشید تا بازگشت.

پرسیدم : جای گلوله را دیدید ؟

گفت : جای گلوله نیست با چاقو زده اند .

گفتم : اگر با چاقو زده اند پس آن زردی برای چیست ؟! از آن گذشته در پیراهن ها هم که نشان

سوختگی هست . آنها از کجا آمده ؟

گفت : آن سوختگی نیست خون خشک شده - اینطور مینماید .

دیگر چیزی نگفتم ولی دانستم که دسیسه ای در کار است .

از منم بازپرسی شد پس از اینکه داستانا چنانکه بود باز نمودم . باز پرس پرسید در پیش شما اسلحه نبود ؟

گفتم : نه .

گفت : شما که هیچگونه اسلحه ای نداشتید چرا با آقای کسروی میرفتید ؟!

گفتم : اولاً با اسلحه نیازی نبود زیرا ما در برابر خود شهربانی بزرگی را میداشتیم که دسیسه های بزرگ را

کشف کرده و ما بیشتر از همه باو پشتگرمی داشتیم ثانیاً حمل اسلحه بویژه زمانیکه حکومت نظامی برپاست ممنوع

میباشد ، در اینصورت ما که خود از قانون پشتیبانی میکنیم چه جا دارد که حامل اسلحه باشیم .

گفت : شما دیگر بشهربانی اطمینان ندارید ؟

گفتم : با رفتاری که در این پیشآمد کرد دیگر چه اطمینانی توانیم داشت ؟!

مردک لبخندی زد و بار دیگر از آقای آزادی بازپرسی پرداخت .

آنروز تا غروب بازپرسیها کردند . همچنین از جانیها و از اهل محل تحقیقاتی نمودند .

دکاندار و اهل محل که از پیش بانها آموخته بودند چه بایستی گویند همگی بزبان ما گواهی میدادند و

بدون اینکه ما را بشناسند نسبت های خنده آوری بما میدادند . تا عصر یاران ما هم دسته دسته بدیدار ما میآمدند و

پرسشها میکردند هنگام غروب دانسته شد : باید شب را در بازداشتگاه بمانیم بگمان اینکه همان یک شب است سخن

نگفتیم .

ساعت ۸ آقای آزادی و من و دو تن از جانیها را که عبارت از نواب صفوی و محمد خورشیدی بودند با چند

نفر سرباز و پاسبان بزندان بردند . در اطاق نگهبان نخست جیب های ما را جستجو کرده کروات و کمربندمان را

گرفتند ، سپس ما را باپاسبان دیگری سپردند که بداخل زندان راهنمایی کند .

از راهروئی ما را بزندان بردند ، در دفتر درونی زندان یکبار دیگر ما را جستجو نمودند . آقای آزادی و من را

ببند هفت و نواب صفوی و خورشیدی را ببند سه بردند .

اگر بخواهم چگونگی زندان را در چند جمله برایتان بزنم باید بگویم : « شهرکی است که هزار

نفر جمعیت دارد . دارای هفت بند میباشد که بندهای ۳ و ۴ و ۵ و ۷ از

کثیف ترین آنها است زیرا بیشتر ساکنینش از دزدان و اوباشان میباشد حمام و

آشپزخانه و دکانهای بقالی متعددی دارد ، رویهم رفته چنانکه گفتم شهر کوچکی

است . »

در بند هفت که ما را بردند یکبار دیگر هم ما را جستجو کردند و سپس باطاقی بردند . در آن اطاق بیش از

سی نفر جا داشتند که هر کسی بدلخواه خود جایش مرتب کرده و نشسته است . ما هم گوشه ای گزیده نشستیم ،

چند دقیقه نگذشته بود که گرداگرد ما را فرا گرفتند و انگیزه بزندان افتادن ما را میپرسیدند . پس از زمانی ما را

خواستند دانستیم یاران ما برایمان رختخواب آورده اند . اگر بخواهم رفتار زندانیان بند هفت را بزندم سخن بدرازا خواهد کشید . هر یکی میگفت : آقا مواظب جیبتان باشید . ساعتانرا بزندانان بسپارید ، می دزدند ، خودشان دزد بودند و ما را از دزدان میترسانیدند .

کوتاه سخن : ساعت ده بهر رویه ای بود سر در کنار هم نهاده خوابیدیم . ولی چه خوابی ! هر ساعتی بیدار می شدیم . هر گاه بیادم می افتاد که نواب صفوی آن سید گدا ، چگونه چاقوها را فرو میآورد بلرزه می افتادم ، همینقدر می نویسم که شب بسیار بدی بما گذشت . بد گذشت نه برای اینکه جایمان بد بود ، برای اینکه فکرمان خراب و دلمان در تشویش بود ، زیرا پیش خود می گفتیم آن زخمها چه خواهد کرد .

نزدیکیهای صبح که تازه خوابمان برده بود سرو صدای دزدان بلند شد که : بنماز ایستاده و قرآن می خواندند ، زاری و لابه می کردند ، ما ندانستیم باین حرکات چه بگوییم ! آن رفتار دیشبشان ، این نماز و قرآن خواندن امروزشان ، هر یک از دیگری بیخردانه تر . یکی پس از نماز میگفت : خدایا کی از زندان رها میشویم که از شر این نماز خواندن هم خلاص شویم ! ...

ناچار با این صداها از رختخواب برخاستیم و بحیاط رفتیم . زندان آب خوبی دارد دست و رو را شستیم . در حیاط قیافه های عجیب و غریبی بنظر می رسید .

دو ساعت پس از آن همگی بند ۷ و ۵ و ۴ را بحیاط آوردند . ما هم بحیاط آمده قدم می زدیم و در انتظار فرا رسیدن هنگام آزادی بودیم .

نزدیکیهای ساعت ده بود که آقای آزادی را خواستند . معلوم شد مدیر زندان که از بستگان اوست داستان را فهمیده ، آقای آزادی بازگشت ولی افسرده بود و میگفت : آقای ... فهمید و بسیار بد شده بیدرم خواهد نوشت . گفتم جای افسوس نیست بالاخره می فهمید حالا خوبست جای بهتری بما بدهد .

رفته و بازگشت و دانسته شد جایمان را دیگر گردانیده اند ، امروز ببند شش رفتیم .



آقای هدی از یاران تهران

بند شش اگر چه ساکنینش همه از چاقوکشان و لوطیان بودند که بقول خودشان هر یک بچند ماه زندان (غیرقانونی) محکوم شده بودند . ولی از دسته نخست بهتر و با انصافتر و با غیرت تر بودند . مدت ده پانزده روز که در بند شش بودیم بسیار بما پاس گذاشتند ، گرد ما را می گرفتند و پرسشها می کردند ، دلداریمان می دادند ، شش هفت روز اول که کتاب نمی داشتیم با سخن گفتن از راهمان بس می کردیم .

کسانیکه برایشان داستان را گفته بودیم میپرسیدند : آقای کسروی چه میگوید ؟ ما هم برایشان می زندیدیم . روز چهارم یا پنجم نواب صفوی را ببند شش آوردند ، از همان روز نخست میخواست چاقوکشها را بدشمنی ما وادارد ، و در این باره از هیچ دروغی باز نمی ایستاد . بآنان گفته بود :

« اینان بهائیند ، من در راه مذهب جهاد کرده ام لامذهبهها ... » با این سخنان

میخواست با دست آنان بما آزارها رساند ولی سخنان دروغش نهنایید و آمیغها کار خود را کرده چه هنگامیکه بنزد ما می آمدند ما آنان را بگفته های خود آشنا نموده بیایی سخنان سید پست نهاد را آشکار میساختیم .

روزپهم در باره حافظ و سعدی سخن گفتیم . کسانی از آنان این برنمی تافتند که چنین سخنانی بشنوند . از همان بهانه های درس خواندگان میآوردند ، سپس که شعرهایی از خدانشناسی حافظ و پستی سعدی یاد کردیم خستویده پذیرفتند . از این دو سه چیز برایمان روشن شد : یکی آنکه هایهویی که بدخواهان توده در باره ادبیات افکنده اند تا کجا کارگر افتاده ، دیگری آنکه در مردمان نسبتاً عامی حقایق زود می هناید . باری در آن چند روزی که در بند شش بودیم با این سخنان روز میگذرانیدیم و راستی را روزهای بدی نبود .

دوشنبه دیگر ما را برای بار دیگر در شعبه یک آگاهی بازپرسی خواستند ، ابتدا آقای آزادی و سپس من رفتم . در پیش روی سید نواب بازپرسی میرفت ، در بازپرسی نواب بسخانی میپرداخت که از هیچ دیوانه ای سر

نزدی ، چنین میگفت : « کسانیکه بمقدسات عالم توهین کنند و نوایس طبیعت را

بخوانند برهم زنند ... » چندان از این سخنان راند که بازپرس بصدآ درآمده گفت : آقا لایحه نخوانید یک بازپرسی مقدماتی است ، این گفته ها را و هر چه میخواهید در محاکمه بگویید .

کوتاه سخن : بازپرسی پایان یافت و ما را بزندان بازگردانیدند . در زندان که برگه زندانی خود را دیدیم بر

تعجبمان افزود ، زیرا زیر آن نوشته شده بود « بواسطه نداشتن کفیل زندانی شده اند » . دانستیم

چیزهایی در نهان میروود و اینان آزادی ما را نمیخواهند . چند روز بعد گمانمان استوار گردید زیرا قرار دویست هزار ریال کفالت را به وجه نقد تبدیل کرده بودند .

دو روز بعد ما را برای انگشت نگاری و عکس برداری بردند ، مثل آدمکشان و جانیان از ما عکس برداشته انگشت نگاری کردند .

روزهای پنج شنبه و جمعه یاران مرتباً بیدارمان میآمدند و از دلگرمیهایی که بما میدادند بسیار دلشاد میشدیم . این دیدنها در ما سهشهایی پدید میآورد که زندیدنش بسیار سخت می باشد ، بارها دیدیم که یارانی که میآمدند اشکهایی گرد چشمانشان حلقه میزد .

در زندان گاه گاهی دلگیر میشدیم : هر گاه من دلگیر میشدم آزادی بمن دلداری میداد و هرگاه او دلگیر میشد من بدلداریش میکوشیدم .

تا روزهای ده و یازده گمان میکردیم بیش از چند روز دیگر در آنجا نخواهیم ماند ولی پس از دیگر گردانیدن قرار کفالت بوجه نقد دانستیم که مدت زیادتری باید در آنجا باشیم .

برای اینکه از دسته بندیهای سید بدنهاد آسوده شویم بهتر دانستیم که ببند یک که بهترین جای زندان بود برویم . آقای آزادی رفته با مدیر سخن گفت . سپس ما ببند یک رفتیم . روزی که ببند یک میرفتیم زندانیان بند شش می پرسیدند : مگر بشما آزاری رسیده ، ما که از شما ممنون هستیم ، متصدی بند شش میگفت : من خیلی مواظب شما بودم ، نمیگذاشتم کسی کوچکترین جسارتی در باره شما کند ، کجا میروید ؟ . از او سپاسگزاری کردیم .

در بند یک سردفترها و دیگران می بودند . پس از یک هفته که کتاب برایمان آوردند کتابها دست بدست میگشت . کسانی که کتاب میخواندند پرسشها میکردند و پاسخها میدادیم . راستی را در آنجا برای خود جا باز کرده بودیم . کسانی با چشم دیگری بما می نگریستند .

در بند یک هم روزهای خوبی را گذرانیدیم مهربانیهای یکی از آشنایان زندانی و شیرین زبانیهای بعضی زندانیان ما را دلشاد داشته بخود مشغول مینمود .

سید نواب صفوی پس از پانزده روز با پرداختن شانزده هزار تومان وجه نقد و رقیقش با ده هزار تومان آزاد شدند . البته در آن پانزده روز ملایان مرتب بیدارشان میآمدند ، او که در هنگام پیش آمد عبا و عمامه نداشت برایش عبا خوب و عمامه آوردند .

باری ما از آزاد شدن او افسوس خوردیم : نه برای اینکه چرا ما را آزاد نکردند . برای اینکه چگونه جنایتکاران نقشه خودشان را استادانه ساخته بودند . چگونه پولهایی در پیش بردن آن خرج میکردند و چگونه میخواستند حقایق را دیگر ساخته وارونه نشان دهند .

ولی سپاس خدایرا که دیری نیاید که ما هم بدون پرداخت پولی آزاد شدیم زیرا یاران ما با جدیتی که در بیرون داشتند حقایق را تا اندازه ای روشن ساختند .

یک هفته قبل از بیرون آمدن ما را بدادسرای نظامی برای سومین بار ببازرسی خواندند و همان بازرسی بلغو قرار پیوست ، در آن مدت پدر آزادی هم که آمده بود با دیگر یاران بکوشش پرداخته بود .

باری روز یکشنبه ششم خرداد ساعت ده صبح از زندان آزاد شدیم .

باید در اینجا بیافزایم که روزیکه بیرون میآمدیم چه اندازه دوست در زندان پیدا کرده بودیم . روزیکه بزندان رفتیم دو تن بودیم که با دیده دیگری بما می نگریستند و روزیکه بیرون آمدیم در اثر خواندن کتابها بیش از سی چهل تن با مهربانی بیرون رفتن ما را شادباش میگفتند . داستان زندان را بهمین جا بپایان رسانیده تنها چیز دیگری که باید بیافزایم نیروی آمیغها است .

این از آمیغها بود که جا برای من در بین هزار نفر زندانی باز شد . این از آمیغها بود که آن مهربانیها با ما رفت ، این از آمیغها بود که راهنمای ارجمند ما در این پیش آمد خطرناک زنده ماند و بالاخره این از آمیغها بود که نقشه زیرکانه دشمنان ما برهم خورد . باید خدا را سپاس گزارد . باید بکوشش در این راه ورجاوند افزود ، تا باشد روزی رسد که کیفر تمام این تبهکاران را خود دهیم .

در پایان هم باید از یاران تهران که از دور و نزدیک بیدارمان آمده ما را دلجویی میدادند و از یاران شهرستانها بویژه از خوزستان که با نامه های سهندنده سهشهای پاک خود را بروی نامه آورده برایمان فرستاده اند سپاسگزاری کرده بگوییم برادران روز پیروزی نزدیک است . خدا با ماست .

زنده باد پاکدینی حسین - یزدانیان



ملایان چه میگویند ؟

در دوره عمر خود زشتکاریهایی از ملایان دیده ایم که اگر همگی آنها نوشته شود کتاب بزرگی خواهد بود. اکنون بطور خلاصه چند فقره آنرا در زیر شرح می دهیم تا خوانندگان بدانند که این گرگان در لباس میش و این بیدینان ظاهرالصلاح چه تیشه بریشه دین و استقلال ممالک اسلامی زده و می زنند .

زمانی بچه بودم می دیدم پاره ای از آخوندهای گنده عوام فریب و محقر وقتیکه می دیدند دولت بنانواها گندم می دهد و نرخ نان را یکنواخت و عادلانه تعیین می کند و در نتیجه اجناس اینها در انبار می ماند فوراً متوسل بدین دروغی خود شده انتشار میدادند نانیرا که از گندم دولت تهیه شده است حرام است . بدبخت مردم عامی هم پیروی می کردند . زمانی را دیدیم و می بینیم این گرگان درنده حکم می دهند دادن مالیات بدولت حرامست و با این حکم که در حقیقت حکم قتل و اسارت یک توده چندین ملیونی است **فحست** اختلاف بزرگی ما بین ملت و دولت می اندازند . **دوم** مالیات دهندگان را عادت بتقلب و دورویی می دهند . **سوم** باب رشوه را باز کردند .

چهارم خیانت آشکاری بخزانة دولت کرده و او را مجبور بقرض نموده و یا از بی پولی جلوی ترقی و استحکام مبانی دولت را سست می کنند .

هم این نادانی را دیدیم که دبستانهای جدید را تخته کرده و تحصیل زبان خارجه و علوم جدید را حرام می دانستند و با این دستور زشت خود یک ملت بزرگ را بچاه مذلت و نادانی افکندند .

هم دیدیم این بی همتان بحرمت حکومت ملی و مشروطه حکم دادند و با این حکم یزیدی خون هزاران بیگناه را ریخته و فاشیست ها و مستبدین را بملت جری ساختند

این دونان پست فطرت را دیدیم که بحکومت ملی نفرین کرده و بحکومت جابرة تزاری روس دعا میکردند .

این بی خبران از دین را می بینیم که مردم را تشویق میکنند رشوه حرام را بدهند و تذکره عراق بگیرند .

این نادانان در این دوره تاریک و باریک دنیا بجای اینکه مردم زارع و کاسب را وادار بکنند تا بفکر آتیه خود بوده یا پولیکه از گرانی اجناس تحصیل کرده اند امراض خود و بچه های خود را معالجه نمایند و باغات و مزارع خود را آباد نمایند و زمین های بایر را دایر کنند و فنوات خراب را آباد نمایند تا نسل آینده بهتر بتوانند زندگی کنند و چیزی ببرند تا بخدا هم خوش آیند باشد مردم را وادار میکنند تا پول خود را بنفع بیگانگان خرج کرده و بروند در عراق و جاهای دیگر با حال و لباس کثیف خود توسری بخورند و آبروی یک ملتی را ببرند .

و هم می بینیم پاره ای از این شارلاتانها بمامورین دولت می گویند حقوقیکه از دولت میگیرید حرام است و باید بیاورید تا حلال کنیم . زهی باین دین و این مذهب . دینکه حلال و حرام او بمیل یک آخوند باشد دین نیست . و هم دین دورنگ ها را می بینیم که پول دولت را حرام میدانند و لکن سر مستمری گرفتن و در میهمانیهای دولتیان و در گرفتن پول از آنها بهمدیگر سبقت میکنند .

و هم این بیعلاقکان را می بینیم که فرمان حرمت سربازی دولت را دارند و باین حکم ، بنیان حکومت اسلامی را چنان سست کردند که نتیجه اشرا از سیصد سال باینطرف می بینیم .

و هم این خائنان را می بینیم که سلاطین و دولتهای وقت اسلامی را غاصب معرفی کرده و بسود بیگانگان ریشه اختلاف و فساد را کاشته [اند] .

و هم می بینیم این نابخردان روزی بنام سنی و شیعه و روزی بنام شیخی و متشرع و روزی بنامهای دیگر سود بیگانگان ملت اسلامی را میان هم انداخته و ملیونها نفوس را برادرکشی واداشته تا ممالک اسلامی را قطعه قطعه نکرده و بدست اجانب نسپردند دست برداشته [اند].

هان ای برادران چشم و گوش خود را باز کنید و هو و جنجال این یک مشت یاوه گویان را اهمیت ندهید . در راه خدا با خائنان مملکت و ملت خود مبارزه کنید و بیقین بدانید عنقریب روزی خواهد رسید که ریش خائنان را گرفته بمحکمه عدالت خواهیم کشید و خون آنها را خواهیم ریخت .

برادران از این ها بعضی ها دانسته و بعضی ها ندانسته من غیر مستقیم بضرر توده ایران با این احکام و دستوراتشان باجانب و دشمنان ملت و مملکت ما خدمت کرده و میکنند و اینها راضی نیستند ملت و مملکت ما راه ترقی را ببیماید و مردم آشنا بحقوق خود و از راه خرد زندگی کنند . زهی بی شرمی و آفرین بر بی حیایی آنها . اینها تصور میکنند حال هم دویست سال پیش است و باید مردم بکوشند و پول و سود بآنها بدهند . اینها میگویند ایرانیها پول بدهند ما در مملکت خارجه بزبان شما صرف کنیم و شما از خارجهها قرض کنید . مرحبا باین ها . برادران کوشا باشید و از دسته شیاطین نترسید زانکه خدا با ماست و او داناست و باور پاکدینان و پاکدلان است .

محمد ملک نژاد

گفتگوی یک شب

چند شب قبل بیادبود چهلمین روز درگذشت یکی از دوستان در مجلسی بودیم . نشستی باشکوه بود . میزبانان و بیشتر باشندگان جوان و روشنفکر و دانشمند ، و تنها آخوندها و روضه خوانها نماینده ارتجاع می بودند . هنگام شام دکتر س ... که سال قبل کاندید نمایندگی شهر گرگان و اکنون نیز پهلوی رئیس الذاکرین آنشهر نشسته بود گفت : آنطور که من تشخیص داده ام این کسروی یکنفر مامور سیاسی بوده و برای خراب کردن دین آمده است . یکی از روضه خوانها گفت : آی گفتم قربان دهنتم . گفتم تا روضه خوانهایی مثل آقایان و مردم فریب هایی چون شما در این کشور هست خارجه ها چه نیازی بامثال آقای کسروی دارند ؟ چرت دکتر از این آهنگ مخالف باره شد و گفتگو آغاز گردید .

دکتر میگفت من ردیه ای بر کتاب شیعیگری آقای کسروی نوشته و در آخر یک نتیجه گرفته ام و آن اینکه آقای کسروی در کتابش گفته است فلان مستر انگلیسی می نویسد « در ایران دینی باقی نمانده

است » . در جای دیگر میگوید این گنبدها باید از میان برخیزد ، و فراموش میکند که همان اروپایی ها اکنون بروی [گور] سربازان خود گنبد میسازند . گفتم دکتر ایرادهای شما آنقدر پرت و بی ارج است که نیاز بیاسخ تصدیق دارد . اولاً اگر آقای کسروی میگوید بنا بگفته فلان مستشرق در ایران دینی بآن معنی که خواست شما است مانده راست است و این میفروشی ها و فواحش و دزدیها بزرگترین گواه میباشند باینکه دینی بآن معنی که شما میگویید وجود ندارد . وانگهی چرا آنجا که آقای کسروی با فلسفه مادی مبارزه کرده و اشتباه دانشمندان اروپا را برخشان میکشد چیزی نمیگوئید . ثانیاً مگر اروپایی ها که بروی مردگان خود گنبد میسازند و مجسمه میگذارند کار خوبی میکنند ؟ .

پس چرا در مورد حجاب زنان ، اروپایی ها را کافر دانسته و زنان خود را بروگیری تشویق میکنید .

وانگهی آیا گنبد و مجسمه سربازان گمنام اروپایی با این گنبد‌های گمنام شما یکی است؟ آیا آنها بمزار مرده‌ها دخیل می‌بندند و عجز و لابه می‌کنند و صورت بخاکش می‌مالند و نیازمندیهای خود را میخواهند؟ مگر بر درب گنبد آنها می‌نویسند: «**من زار عبدالعظیم ...^۱ بالری کمن زار حسین بکر بلا . من زار حسین بکر بلا کمن زار الله فی العرش ...**» .

دکتر گفت ما هم می‌گوییم اینها غلطست . گفتم عجب؟! هر جا ما ریش شما را بگیر می‌آوریم و گمراهیتان را نشان میدهیم می‌گویید غلطست . پس درستش کجاست . در این موقع حضار شروع بخنده نمودند و من هیچ خیال نمی‌کردم طرفداران حقایق زیاد باشند . پس از نیم ساعت باطاق دیگر رفتیم . دکتر دو باره آغاز بسخن نمود و پس از مقدماتی فرق بین قوانین کشور را با ادیان خدایی روشن می‌نمود . پرسیدم اصولا دین برای چیست . دکتر خواست مرا تحقیر کند و گفت دانستن معنی دین احتیاج بیک سلسله علوم اولیه دارد و اگر من با شما در باره معنی دین سخنی رانم مثل آنست که با بقالی سخن از هندسه فضایی کرده باشم .

گفتم دکتر این‌ها تعارف است و شما با تحقیر من نخواهید توانست موضوع را از میان ببرید!! .
نخست دین برای ماست یا خیر؟ ... اگر برای ما نیست که کاری نداریم . اگر برای ماست باید معنی آن دانسته شود و اکنون که شما نگفتید من از قول آقای کسروی ، همان شخصیکه شما مامور سیاسیش می‌دانید ، می‌گویم «**دین یعنی دانستن راه زندگانی و زیستن بآیین خرد**» اکنون باید دید این تعریف با گفتار شما دینداران می‌سازد؟ اشاره بروضه خوانی نموده و گفتم : جناب آقا یکساعت قبل فرمودند «**الدنیا سجن المؤمنین**» و باز فرمودند «**انسان خلق شده است برای مردن و در فکر آخرت**

بودن» . جناب آقا اگر انسان فقط برای مردن خلق شده شما چرا زندگی می‌کنید؟ چرا شام می‌خورید؟ چرا برای این پندها که می‌آموزید پول می‌گیرید؟ چرا وقتی مریض شدید دنبال دکتر میفرستید؟ حالا هم دیر نشده از همین فردا در گوشه [ای] نشسته چیزی نخورید و نیاشامید و منتظر عزرائیل باشید . روضه خوانها مثل دیوار ساکت بودند . در این موقع جوانی که لیسانس حقوق بوده و اکنون افسر می‌باشد با لحنی تمسخرآمیز گفت آقا عصبانی نشوید خود حضرت می‌آید جواب شماها را می‌دهد و این کارها را درست می‌کند!! برادر همان که جوانی دیپلمه و بیباک می‌باشد گفت حضرت در چاه افتاده و خفه شده آقایان بیخود منتظر می‌باشند . در اینجا هیچکس از خنده خودداری نمیتوانست و من که پیشرفت آمیغ‌ها خستوان شده بودم گفتم آقای دکتر جواب آقایان را بدهید این‌ها که کتاب کسروی را نخوانده اند . ولی دکتر و روضه خوانها همه زل زل بهم نگاه میکردند .

ولی راستی این است دکتر آنقدر نفهم و خرافاتی نیست که در مقابل چند نفر شاگرد مدرسه درماند .
بیچاره میخواهد سال دیگر کاندید نمایندگی شود و این است طرفداری از خرافات و روضه خوان میکند و در هر مجلس از آقای کسروی بدگویی مینماید و بدبخت در مقابل حقایق و راستی‌ها چنین شرمنده بیرون می‌آید .

تهران - فروهنده



چگونه پاکدین شدم

۴

شاهراه کجاست ؟ ...

گمشده ای را در دل شب ، در کوهستانی پر فراز و نشیب در نظر آورید ، جاده را از دست داده ، کوچکترین نشانه ای که ویرا راهنمایی کند وجود ندارد ، ساعت‌های متمادی در پیچ و خم کوه ها راه می‌رود ، سفیده هر راهرو باریکی که از رفت آمد چوپانها و گوسفندانشان بوجود آمده است او را خوشحال می نماید . مدتی در تعقیب آن زحمت می کشد ، لیکن این راه ها در دامنه های سنگلاخ کوه از نظر ناپدید می گردند ... گمشده ما در پی راه دیگری که در دامنه دیگر کوه بنظر می رسد راه می افتد ، ولی از تعقیب آن نیز جز خستگی نتیجه نمی برد .

شاه راه کجاست ؟

در این دل شب ، صدایی بگوش نمی رسد که او را بسمتی متوجه کند ، نوری نمی تابد که ویرا نوید نجات دهد ، گاهی ستاره ای از پشت ابری سر بیرون می آورد ، گمشده ما را بحسرت تمام متوجه خود میگرداند ، اما نه ! این نور ضعیف را در این تاریکی بی پایان ، یارای آن نیست که بتواند انوار خود را براهنمایی گمشده ما بفرستد ، نور ناتوان وی از نفوذ در این تاریکی کور کننده عاجز است ، این نورهای ضعیف در این دریای تاریکی محکوم بنابودی هستند .

شاه راه کجاست ؟

آفتاب کی می تابد ، شب کی پایان میرسد ، این بیراهی را فرجام کجاست ، این گم گشتگی بکجا می انجامد؟ شاه راه کجاست ؟. چهل سال عمر من گذشت ، عمری که در تاریکی خرافات سپری گردیده ، عمری که تمام آن در دنبال کردن کوره راههای گم کننده بانجام رسیده . هنوز آثار تاریکی کور کننده آن چشمان مرا بهم دوخته و از دیدن روشنایی خیره کننده حقیقت ناتوان ساخته است ، اکنون نیز نمی توانم باور کنم که یک جاده تاریک چهل ساله امروز بنور حقیقت رسیده باشد .

مذهب پدری من مسیحی بود ، چهل سال در این راه تاریک راه می رفتم تعلیمات مذهبی ، تربیت خانوادگی ، آموزاک های کلیسای مسیحی مغز مرا پر کرده بود ، من با ایمان کاملی که بمذهب خود داشتم ، یاد گرفته های خود را اندوخته هنگفتی برای زندگی خود تشخیص داده بودم ... لیکن امروز که دست بخزینة اندوخته های مذهبی خود میبرم ، جز حبابهای صابون که در مقابل نور آفتاب برنگهای فریبنده و زیبایی جلوه می کنند ، بدست نمی آورم .

از کیش چهل ساله خود ، جز داستانهای پوچ و بی نتیجه ، جز جملات در هم و بی معنی ، جز عقاید موهوم و خرافی چیزی بیاد ندارم ... هر وقت بیاد می آورم که چطور چهل سال چشم عقل را بسته و باین موهومات گوش کرده و آنها را تصدیق نموده ام ، در مقابل شعور باطنی خود شرمنده و سر بیابین می اندازم ...

دیدن این حقایق مرا مرعوب می کرد ، از کرده پشیمان میشدم ، دو باره چشم بهم میگذاشتم بلکه خوابهای شیرین را از سر گیرم ... لیکن نه ! من بیدار شده بودم ، خواب های خوش از من دور شده بودند ، فهمیده بودم که چهل سال گول خورده ام ، چهل سال مرا خواب کرده اند ...

من پاکدین شده بودم ، خرافات را از هم تشخیص میدادم ، روز بروز بحقایق زندگی نزدیکتر می شدم ، راه و رسم زندگی را بدست می آوردم ...



آقای اوانس زاده

با گرویدن باین آیین نوری در قلب من درخشیدن گرفت ، فهمیدم که دوران بدبختی های ایرانی سر آمده است ، این آیینی است که همه جوانان تحصیل کرده بآن خواهند گروید ، مغزهایی که بنور علم روشن شده است از تاثیر آن بر کنار نخواهند ماند . با شیوع این آیین ایرانیان بیک راه خواهند رفت . ارمنی و مسلمان و آسوری ، شیعه و سنی آنرا قبول خواهند کرد .

نزدیک بسیصد و پنجاه سالست که مسیحیان ایران بوسیله شاه عباس از ارمنستان کوچیده و در این سرزمین بزندگی پرداخته اند ... لکن این مدت طولانی ، این زمان دور و دراز ، این سه قرن و نیم ، هرگز نتوانسته است این اقلیت را با ساکنین ایران مرتبط کند ، تا چندین ده سال پیش ، هیچ مسلمانی در مجامع مسیحیان ایران راه نداشت و هیچ مسیحی نیز بدوستی مسلمانان پذیرفته نمی شد . خرافات مذهبی ، توهمات پوچ و بی اساس و تعصبات جاهلانه ، چنان ایندو فرقه را از هم دور کرده بودند که گوئی این دو قوم سه قرن و نیم در یک خانه با هم زندگی نکرده اند . لیکن خون ایرانی در رگهای آرامنه جریان یافته بود ، آنان در این سرزمین زندگی نموده بودند ، هوای ایران در ریه های آنها پر شده بود ، ایران میهن آنها بود ... منمهم یکی از آن مسیحیان بودم .

عشق خدمت بمیهن قلب و مغزم را پر کرده بود ، لیکن چه می توانستم بکنم ؟ . کسی مرا بایرانیت قبول نمی کرد ، اختلاف مذهب مرا از برادران هم میهن دور می نمود ، هموطنان ایرانی من از خوردن غذا با من امتناع داشتند ، آشنایان مسلمان من رفت و آمد با خانواده مرا باکراه می پذیرفتند ... دیدن این تعصبات ، مشاهده این اوضاع آتشی در قلب من افروخته بود که هستی مرا بفنا سوق می داد .

زمان میگذشت ، آتش جنگ در دورترین نقاط ممالک غربی زبانه می کشید ، قوای انگلیس و روس وارد مرز و بوم ما شدند ، قوای آمریکا برای رساندن اسلحه و مهمات بمتفق خود بخاک ایران قدم گزاردند ، در جنوب ایران

کارخانه ای با اسم ژنرال موتور تاسیس گردید . من که از فن مکانیک نصیبی داشتم ، وارد آن کارخانه شدم ، سال ۲۱ را در اندیمشک و سالهای ۲۲ و ۲۳ را در خرمشهر کار میکردم . در اوائل اسفند ۱۳۲۳ واقعه بزرگی برای من رویداد .

در اینماه با مردی با اسم بهداروند دوست شدم ، ملاقات او در من تاثیر فراوان نمود ، صحبت های او و مطالعه کتابهای پاکدینان تکانهای شدیدی در روح من پدید آورد ، هر روز بصحبت و بمطالعه نوشته های این آئین راغبتر میشدم ، در گفته های او حقیقتی بود که مرا بحقایق آشنا می ساخت .

هنوز از دوستی من با اینمرد مدتی زیاد نگذشته بود ، لرزش شدیدی در قلب خود احساس کردم ، در جهان تازه ای چشم گشوده بودم ، از شبه هایی که در تاریکی شب چهل ساله در اطراف من حلقه زده بودند آثاری ندیدم ، ذخیره های مذهبی من که عمری بآنها امیدوار بودم مثل گردوهای پوکی بودند که چهل سال بمغز آنها دل خوش میداشتم ...

آتش نفاق که شعله های آن از تعصبات جاهلانۀ مذاهب برمیخاست خاموش خواهد شد ، مردمی که از دنیا چیزی نفهمیده و از مذهب جز خرافاتی که مغز را کور و عقل را متحیر میکرد ، چیزی بدست نیآورده بودند ، از آن دست خواهند کشید ، ایرانی در راه زندگی قدم خواهد برداشت .

ایرانیان ، هم میهنان ، جوانان ، تحصیل کرده ها کتابهای پاکدینان را بخوانید ، و برای نجات میهن با ما تشریک مساعی کنید ...

خدای بزرگ که مرا در شهری کوچک و دور افتاده ، در میان هزار گرفتاری ، باین آیین پاک راهنمایی کردی ، هم میهنان مرا نیز یاری کن و بلطف بی پایان خود آنان را راه پاک هدایت فرما .

گاراگین اوانس زاده جلفائی



نوشته بالا از برادر پاکدین گاراگین اوانس زاده است . این جوانمرد چنانکه خودش نوشته از یک خاندان مسیحی است که چهل سال از عمر خود را با آن کیش گذرانیده و پس از چهل سال در گوشۀ دور افتاده ای چون خرمشهر پاکدین گردیده .

سرگذشت پاکدین شدنش که با یک سادگی ویژه ای نوشته گردیده ، هم گواه بر پاکدلی اوست و هم ما را امیدوار میگرداند که از میان دسته هاییکه بزیر نامهای کرد ، آسوری ، ارمنی ، عرب و دیگر نامها در اینکشور میزیند هستند کسانیکه بآمیغها راه یابند و دست برادری بسوی ما دراز دارند ، هستند پاکدلانیکه پندارهای پوچ و بی پای آیشها نیروهای روانی آنان را تباه نگردانیده .

از چند سال باز باینطرف سیاست شومی در اینکشور ریشه دوانیده و بدخواهان توده هوشیارانه باستواریش میکوشند تا میان دسته هاییکه در اینکشورند هر چه بیشتر جداییها باشد و حال توده هر چه خرابتر گردد .

ولی خدا را سپاس که هیچ نیروئی جلوی آمیغها را نمی تواند گرفت و کوشش بدخواهان بجائی نخواهد رسید . بهترین گواه بگفته های ما نوشته بالاست .





آقای ابراهیم دفتری (از یاران اراک)

تاریخ تکرار میشود

دیروز - امروز - آینده

هنگامی که تاریخ را کنجاوی کنیم و شوند داستانهای رویداده را بدقت از دیده گزرانیم^۱ باین نتیجه میرسیم که رخ داده های تاریخی ممکن است در ظاهر اختلاف داشته باشند ولی از حیث علت و نتیجه یکی است اینست می گوئیم تاریخ تکرار میشود و از اینجا نتیجه می گیریم که تاریخ باید برای آیندگان پندی باشد .

علت برافتادن دولتهای اسراییل ، و لیدی ، و کلده ، و آشور و همچنین دودمانهای پادشاهان ایران مانند هخامنشیان و ساسانیان را اگر بدقت ملاحظه کنیم از ریشه یکی خواهند بود یعنی هنگامی که جدایی در میان مردم یک کشور پیدا شود دورویی و دشمنی پدید آید ، سستی و پریشانی سرتاپای کشور را می گیرد ، در آن هنگام هوش و اندیشه افراد که باید بر رویهم ریخته و در یکره بکار رود تا کارهای بزرگی انجام گیرد در راه هوسهای کوچک بکار میرود . اینست که در برابر پیش آمدها همدستی ننموده زبون و خوار گردیده سرانجام از میان می روند .

زندگانی توده ها در برابر هم مانند ترازویی است که تا هنگامی که چیزی در هر دو کفه با هم بریزیم و با هم برداریم هر دو برابر خواهند ماند ، ولی اگر از یکی برداریم هر چند بکفه دیگر نیفزاییم خود بخود گرانی کرده یکی از کفه ها بالا و دیگری پایین می رود . همین نسبت در وارونه اش نیز حکمفرماست . رخ داده های تاریخی نیز بیشتر

۱ - [خوانندگان پروا کنند که « گذراندن » با ذال است و اینکه آقای شهیدی با زا نوشته بدان روی است که همان روزها شادروان در یکی از گفتارها در پیرامون زبان بروشنی چنین « مضمونی » نوشته است که : « در زبان پاک شمار واژه هایی که ذال دارند بس کم و انگشت شمار است ، پس میتوان همه آنها را با زا نوشت ... » از آن زمان یاران شادروان نیز همه ذالها را با زا مینوشتند .]

یکی شوند دیگری است . داستان شگفت آور و اندوهگین دست یافتن تیره های دژخوی مغول بر این کشور بهترین **نمونه** است . و برای راه یافتن بریشه اصلی باید کتابهایی را جستجو کنیم که عقاید و افکار مردم آنروز را نشان بدهد . نزدیکتر آیم در جنگ گذشته دیدیم چه گرفتاریها بما رو آورد . نواندیشان عثمانی بنام اتحاد ترک برادران **ترک** زبان ما را ترک نژاد می خواندند . کردان و آسوریان و ارمنیان بتکاپوی جداسری افتادند . عراقیان نیز چشم از **بیخ**ش عرب زبان ما دوخته بودند . گرچه در آن روز بشوندهایی این حرفها بجایی نرسید - ولی برای آرامش این **بخشها** کشاکشهایی در میان رفت چه خونها که ریخته شد و چه خاندانها که برافتاد و برای دولت ناتوان آنروز بسیار **گران** تمام شد .

این خود جستاریست در خور اندیشه که هر وقت برای کشور ما پیش آمدی شد صدها پریشانی

(یا اغراض نهانی) یکمرتبه سر بدر آورده سامان توده را از هم گسست مانند تنی که تندرست نماید ولی **بیماریهایی** در درونش خفته و وقتیکه بهبود خود نکوشد هنگام ناتوانی تن یکی پس از دیگری پیدا شده و او را از **پلی** می اندازد .

چنین انگارید که دیهی دز استوار و باروی محکم داشته باشد دزدان و یغماگران اندیشه دزدی در آن دیه را **در** سر خود نمی پرورند اما دیه دیگری که دز و دربند نداشته باشد داراک مردمش از دستبرد ایمن نیست . در مدت **بیست** سال که دنیا در حال آرامش بوده و فرصتی برای برانداختن این ریشه های فساد می بود سررشته دارای توده **یا** مردان سیاسی ما تنها بنام خود را دلخوش کرده کوچکترین کاری نمودند . تواند بود بگویند با بودن شاه سابق **کاری** نمی توانستند کرد ، ولی چه می گویند اینرا که پس از رفتن آتشاه بجای جبران کوتاهی گذشته از هر باره **پارونه** اش را نمودند .

اگر این راست است که نام مرد سیاسی کسی را درخور است که با داشتن نقشه معین توده خود را پرورش **داده** آنها را بجلو توده های دیگر یا در رده آنها برساند ، با تلخی باید بختویم که مدتهاست [مرد]سیاسی **(بمعنی درستش)** در میان ما رشته کارها را بدست نگرفته .

این گرفتاریها که شمه ای از آنها گفته شد اگر ما مرد سیاسی می داشتیم بر خود بایا می دانست که افکار **توده** ایرانی را روشن کرده زمینه برای پیدایش چنان حرفهایی باز نگذارد فسوسا که دیدیم افکار پست صوفیانه و **شعرهای** بی ارج جبریان و لابلالیان که در سستی افکار و سهشها هناینده تر است یا گفته های **شوم (ایران** **صاحب دارد موقعیت ایران طور است که از پا نمی افتد)** را چه مستقیم و چه غیر مستقیم **رواج** دادند . درست مانند اینست که بیمار زهر خورده ایرا بجای حرکت دادن و تحریک اعصاب نمودن او را بخوابانند **تا** زهر بیشتر کارگر افتد یا بازرگانانی هنگامی که بجای ناامنی برسند راهبر آنها بجای آنکه آنها را بیم داده خطرات را **یادآوری** نماید تا همه هوشیار شده با هم بنگهداری جان و داراک خود بکوشند ، آنها را فریفته با آسودگی بمستی و **سرخوشیشان** راه نماید .

هم اکنون می بینیم آتش فتنه با غرضهای نهفته از زیر خاکستر زمان بیرون افتاد نغمه ناهنجار استقلال **کردان** یا ارمنیان را نیز می شنویم و پیدا نیست باز چه ها خواهیم شنید .

اکنون ای ایرانیان هوشمند ای هم میهنان غیرتمند و ای کسانیکه نام ایران خونهای شما را بجوش می آورد **خوشی** شما در آبروی ایران و اندوه شما در پریشانی ایرانیان است . آیا وقت آن نشده که بخود آید و بیندیشید که **چه** سیاستی برای کشورتان سودمند است ؟! آیا نیکو نمی دانید که خواستههای کوچک خود را بکنار گذاشته دست

بهم دهیم و ریشه این بدبختیها که جداییست براندازیم؟! ای کسانی که بنامهای گوناگون از هم جدا مانده اید برای کشور خود سیاستی بهتر از یک آرمان و یک درفش که خواست ما است می شناسید؟! و برای بکار بستن راهی بهتر از راه ما در اندیشه دارید؟

چشم بکشاید و باطراف خود نگرید ، هوشیار باشید فریب گفته های فریبنده دشمنان ایرانرا نخورید آنان می خواهند شما را بفریبند و در پستی نگاه دارند زیرا خوب می دانند که با پیشرفت این راه پاک بساط مفتخواری که آنان درچیده اند از میان خواهد رفت بخواست خدا و یاری مردان پاکدل فرا خواهد رسید روزی که این دستگاههای شوم را که هوده ای جز ویران کردن ایران ندارند از میان برداریم و صفحه درخشانی بروی تاریخ ایران باز خواهیم کرد .

تهران - شهیدی



آیا کسروی مدعی پیغمبری است ؟

پیش آمد هشتم اردیبهشت ، آن وحشیگری ملایان ، که پیش آمد بسیاری از روزنامه ها گفتارها در باره آقای کسروی و راه پاکدینی نوشتند ، از جمله نامه هفتگی ترقی گفتاری زیر عنوان « **آیا کسروی مدعی پیغمبری است ؟** » نوشته بود که در آن آقای کسروی را مراد و پاکدینان را مریدان ایشان نشان داده بود . از سوی باهماد آزادگان گفتاری در پاسخ آن نوشته شد که برخی از آن در نامه ترقی چاپ گردید . اینک گفتار نامه ترقی و همه گفتار باهماد آزادگان را در اینجا میآوریم :

نویساد تهران

گفتار روزنامه ترقی :

هفته پیش آقای سید احمد کسروی در چهارراه حشمت الدوله هدف چند گلوله و چندین ضربه چاقو شده و چند نفر که با او گلاویز شدند مدعی گردیدند که طپانچه در دست کسروی بوده و می خواسته است آنها را بکشد . منشأ این زد و خورد در اثر عقاید مذهبی بوده و از قرار معلوم بعضی از این اشخاص که با کسروی زد و خورد نموده اند مسلمان و بعضی هم بهائی بوده اند زیرا کسروی کتابی بنام شیعیگری و کتابی هم بنام بهائیگری انتشار داده و در آن دو کتاب نسبت ببعضی از اعمال مذهبی اسلام و بهائیت بدگویی کرده و بالنتیجه عده زیادی از مسلمانان و همچنین بهائیان متعصب را برانگیخته که او را واجب القتل میدانند .

این کتابهای کسروی و همچنین قواعد و قوانینی که خود وضع و مریدهای خود را مجبور بانجام آنها نموده است جمعی را معتقد کرده که کسروی مدعی پیغمبری است و باحکام و شرایع خاصی عقیده دارد .

عده ای از شیعیان و منجمله نواب صفوی در اثر خواندن کتابهای کسروی عصبانی شده بودند چندین مرتبه با مشارالیه ملاقات و مباحثات زیادی هم فیما بین آنها بعمل آمده در جلسات اخیر مباحثات آنها بجنجال و هیاهو و نزاع منتهی شد .

... مصمم بملاقات با آقای کسروی شدم آقای کسروی را فقط بوسیله کتاب و رسالات و مقالات مختلفی که نوشته اند می شناختم و همیشه مایل بودم این شخصیت عجیب را از نزدیک مشاهده کنم .

حادثه غیر مطلوبی که اخیراً برای مشارالیه رخ داد موقعیت مناسبی برای ملاقاتش پیش آورد .
روز سه شنبه ۱۱ اردیبهشت بقصد دیدن او بمریضخانه نجمیه رفتم در اطاق شماره ۹ بستری بود . عده ای هم از دوستان و علاقمندان و مریدانش برای عیادت آمده بودند .

با وجود اینکه آقای کسروی بظاهر چندان قوی بنیه نیست و سنش هم نسبتاً زیاد است ، معذک ضریبات مهلکی را که بر او وارد ساخته بودند بخوبی محتمل شده و وضعیت مزاجش کاملاً رضایتبخش بود .
بین عیادت کنندگان یکی هم مثل من گویا اولین دفعه بود که آقای کسروی را ملاقات میکرد .
چون از مردم شنیده بود که آقای کسروی چندان پابند دین نیست برای خوش آمد ضمن صحبت گفت که :

« پیغمبران مردمان باهوشی بوده اند که عده ای از مردم ساده لوح را وسیله اجرای مقاصد خود قرار داده اند . »

ولی آقای کسروی کاملاً برآشفته و بگوینده این کلمات با تندی جوابهای دندان شکنی داد .
پس از اینکه عیادت کنندگان اطاق را ترک کردند منم فرصتی یافتم که با آقای کسروی صحبت کنم در طی چند دقیقه ای که فرصت داشتم چند سؤال از ایشان کردم و پاسخهایی شنیدم که برای خوانندگان ترقی آنرا نقل مینمایم :

سؤال - بنظر شما کدام یک از مذاهب که فعلاً در ایران شایع است خرافی است .

جواب - ما همه مذاهب موجوده را خرافه میدانیم .

ما هوادار دین هستیم ، شما اینجا بودید که من با کسیکه پیغمبران توهین میکرد طرف مباحثه شدم . ما بدین قیمت میگذاریم ولی دین باید با خرد و دانشها سازگار باشد و بسود بشر تمام شود . مذاهب امروزی هیچیک دارای این صفت نیست ضمناً نباید بین دین و مذهب اشتباه کنید زیرا دین و مذهب دو تا است . ما بین مذاهب و دین فرق میگذاریم : دین را که فرستادگان خدا بنیاد نهاده اند راست بوده و این مذاهب که بر آنها متفرع شده اند هیچیک راست نیست . و در همان حال ما با بیدینی و مادیگری نیز نبرد سختی داریم چنانکه تا کنون چند کتاب **یضد مادی** گری چاپ کرده ایم .

سؤال دوم - تصور میکنید تا چه حد در مبارزه با آنچه بنظر شما خرافه است کامیاب شده اید ؟

جواب - نه تصور بلکه اطمینان داریم که نصف راه را طی کرده ایم و نصف دیگر را هم طی خواهیم کرد . ما اکنون جمعیت بزرگی هستیم که در همه جای ایران پراکنده و با جانفشانی می کوشیم . این نمونه فیروزی ماست .

سؤال سوم - چرا در درجه اول از مذاهب شروع کرده و بتصفیه آن پرداخته اید ؟

جواب - ما فقط از مذاهب شروع نکرده ایم و با همه خرافات می جنگیم . چنانکه گفتم ما با مادیگری بیش از هر چیزی مبارزه می کنیم . بعلاوه کتابی که طبع آن در جریانست بنام **« پندارها »** و شامل همه گونه خرافات زندگانست نیز در اینموضوع نوشته ایم و هیچگاه تنها با مذهب نبرد نمی کنیم .

سؤال چهارم - آیا انتظار اتفاق سوئی را که برای شما رخ داد داشتید ؟

جواب - این نخستین دفعه نبود و کاملاً انتظارش را هم داشتیم .

سؤال پنجم - این پیشآمد چه اثری در روح شما باقی گذاشت ؟

جواب - در من هیچ اثری باقی نگذاشته بلکه پافشاری مرا بیشتر خواهد گردانید . آدم یکروز بجهان می آید و یکروز هم از جهان می رود . این پیشآمد بنحوی که رخ داد مرا مطمئن گردانید که هنوز کارم تمام نشده و خدا مرا نگه داشته است .



اینجا گفتگوی من با آقای کسروی تمام شد . آنچه خود اینجانب تحقیق کردم آقای کسروی از چندی قبل عقاید و افکاری بر ضد تمام مذاهب ابراز نموده و قوانین خاصی نیز وضع کرده است که جمعی مرید او شده و با کمال فداکاری و جدیت در پیروی از اصول و مبادی او عمل می کنند و دستورات ایشان را واجب الاطاعه می دانند و حتی یکی از آنها ضمن ملاقات با من می گفت که ما در مقابل احکام آقا مطیع صرف هستیم و افتخار داریم که در این راه کشته شویم و هر امری صادر شود ولو هر قدر خطرناک باشد بر ما واجب است که اجرا نماییم .

مرام اصلی آقای کسروی نبرد بر ضد خرافات است و چون ایشان عقیده دارند که تمام مذاهب خرافه است باین جهت با تمام مذاهب مخالف هستند . و کتب زیادی در این خصوص نوشته اند که صریحاً مخالفت خود را با مذاهب ابراز داشته اند .

از جمله رویه آقای کسروی و مریدانش آنست که برای اجراء احکام خود اگر بمانعی برخوردند و کسی مزاحمشان شود شخصاً دفاع نمایند و مانع را از میان بردارند . چنانچه چندی قبل آقای نوبخت مدیر روزنامه آفتاب که بایشان اهانت کرده بود در اداره روزنامه بدست کسروی و مریدانش کتک سختی خوردند . بعداً هم اعلان کردند که « ما مدیر روزنامه آفتاب را تنبیه کردیم » .

پاسخی که بآن گفتار نوشته شده :

اداره نامه گرامی ترقی

شرحی که در شماره ۱۲۱ آن نامه زیر عنوان « آیا کسروی مدعی پیغمبریست ؟ » چاپ شده بود آزادگانرا از روش بیطرفانه کارکنان آن نامه خشنود و سپاسگزار گردانید . لیکن آقای زرین قلم ضمن اظهار نظر شخصی خود عنوانی بما نسبت داده اند که ما از آن عنوان بیزاریم .

آزادگان از عنوان مریدی بیزارند

ما مرید نیستیم و آقای کسروی هم مرید نمیخواهد . این اشتباه برای آقای زرین قلم از اینجهت رویداده که کتابهای آقای کسرویرا کم خوانده و از چگونگی کار و همبستگی ما بیکدیگر چنانکه باید آگاه نیستند . هر چند بدیده دیگران این اشتباه کوچک است و در خور گفتگو نیست لیکن بیزاری ما از چنین عنوانی باندازه ایست که نمی توانیم خاموش مانده دیگران را در این اشتباه ببینیم (بگذاریم) .

در این راه که ماییم آنچه یافت نمیشود مریدی و مرادی است آقای زرین قلم و خوانندگان نامه ترقی و دیگران نیک بدانند که آزادگان مردم ساده لوح و عامی نیستند تا مرید کسی شوند . مریدی مفت درویشان و جیجک علیشاهان ، مریدی ارزانی آخوندان و آخوند پرستان ، آزادگان همه از جوانان درس خوانده و دانش آموخته و مردان روشن اندیشه می باشند و خود با مریدی و مرید بازی در نبردند .

آزادگان در راه آزادی و پاکی و راستی و آمیغ پرستی جانبازی و فداکاری میکنند . کسروی خود نخستین مرد پاک و آزاده و آمیغ پرستیست که بخواست خدا آمیغ ها را دریافته و تنها بدریافت خود بس نکرده بی آنکه پروای گزند و زیان خود کند دست بکار راهنمایی شده ، و سالهاست کوشیده ، تا افراد آزاده و آمیغ پرست تاک تاک ، از این گوشه و آن گوشه از گفته ها و نوشته های او آگاه شده ، پس از اندیشه و سنجش ، چون دیده اند این مرد چیزی برای خود بدیده نگرفته ، جز راست نمیگوید ، و بجز آمیغ و حقیقت نمیپرستد ، در راهنمایی بنیاد استوار است ، در کوشش و فداکاری خود از همه پیش است ، دست همراهی باو داده پاکدلانه و آزاد مردانه برای پاکی و رهایی ایران و شرق از آلودگیها و درماندگیها ، بکوشش برخاسته و در راه پیشرفت آن هیچ گونه جانبازی هریغ ندارند .

اینان اگر کسروی را دوست میدارند و در نگاهداریش جانبازی میکنند نه برای آنست که او را مراد خود میدانند . نه برای آنست که او را قطب دایره امکان یا مقصود اصلی آفرینش شناسند . آقای کسروی خود بارها گفته : **« من در میانه هیچم . ارج از آن آمیغهاست »** .

آزادگان ارج و مایه راهنمایی آقای کسروی را شناخته راهنماییهای گرانبهای او ، که بباور ما ایران و شرق را از آلودگی پاک و از درماندگی رها خواهد ساخت ، از درون دل دوست و گرامیش میدارند و در راه نگاهداریش جانبازی می کنند . این کجا و مریدی و مرادی کجا ؟ .

ما برای راهبردن کارهای خود سکالاد داریم که با هم می نشینیم شور و سگالش می کنیم و برای کارها سامان نامه (نظامنامه) میگذاریم : کوشاد داریم که کارها را برابر سامان نامه انجام می دهد . کارهای ما برابر آیین سپهر و از روی دانش و اندیشه است . ما نه تنها با دانشهای اجتماعی کنونی هم آهنگیم بلکه آن دانشها را گامها پیش برده و پیشتر می بریم . برای ما افسوس آور است که هنوز پس از دوازده سال کسانی از روشنفکران ارج و مایه کار ما را تا این اندازه ندانسته باشند که کار ما را با مرید بازی و مرادسازی برابر کنند . کسانی که کارها را از روی دانش و اندیشه و با سگالش و سامان انجام می دهند چه نسبت با مریدی و مرادی دارند ؟ چه نسبت با اطاعت کورکورانه دارند ؟ .

ما نمی دانیم از یاران ما که بوده که شما از زبان او حرفهایی نوشته اید آنچه از خود نوشته پیداست اینست که اگر کسی هم سخنی گفته تعبیر برابر نظر و اندیشه شنونده شده است .

آقای زرین قلم ! آزادگان با همه سپاسگزاری که از روش بیطرفانه شما در خبرنگاری دارند از اینکه چنین عنوانی بایشان نسبت داده اید گله مندند و امیدمندند شما بکتبهای ما توجه بیشتری نموده با دقت بخوانید تا ما را چنانکه هستیم بشناسید و از این پس چنین نسبتی بمان ندهید . آزادگان همراهان و یاران آقای کسروی هستند نه مریدان او .

شما نیز چون کتابهای ما را بخوانید با یکرشته آمیغها روبرو می شوید که ناگزیر خواهید پذیرفت اگر چه جهاتی نتوانید با ما همکاری و همراهی نمایید . در این حال فرقی که میان ما و شما میباشد اینست که ما آمیغها را بکار می بندیم و در راه پیشرفت میکوشیم . ولی شما کنار ایستاده گامی بر نمیدارید . در راه راستی که جز از آمیغها پیروی نشود مریدی کسان هیچ جایی نخواهد داشت .

تهران اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ نویسد آزادگان



دری از پیمان

این در بروی خوانندگان این دفتر باز خواهد بود ، و بزیر نام « دری از پیمان » تکه های از آن مهنامه آورده خواهد شد .

۱ - نادانیها

در ایران یکرشته آکهای زشتی هست که با آنکه زشتی آنها آشکار است انبوه مردم دچار آن میباشند ، و چون می دانیم که هر عیبی را چون گفتم باری خردمندان و پاکنهادان بترک آن میکوشند . اینست که در این سال دوم پیمان در هر شماره ای از یکی از آن عیبه گفتگو خواهیم داشت .

« من » چرا « بنده » باشد !؟

پارسال در باره عنوانهای پوچ مقاله هایی نوشتیم و آن گفته های خود را در اینجا دو باره نمیگوئیم . تنها این نکته را بار دیگر مینویسیم که دلبستگی بآن عنوانها جز نشان سبک مغزی و کوتاه خردی نمی تواند بود . کسانی میگویند : این کار چه زیانی دارد ، دارای چه ارجی است که اینهمه بدان پرداخته شود ؟ میگوئیم : گذشته از آنکه بیهوده کاری نشانه سبک مغزی است اینگونه نمودهها از هر کسی دلیل آلودگی درونی او میباشد . مثلاً کسیکه از یکسو خود را « چاکر خانه زاد » می خواند و از آنسو دیگران باید او را « سرکار » یا « خداوندگار » بخوانند این دو رنگی دلیل آنست که او در کردار و رفتار نیز بر زیردستان چیره و ستمکار و بر زیردستان^۱ زبون و ستمکش می باشد .

مرد آزاده چنانکه بر کسی ستم نکرده و از کسی ستم برنمیتابد ، بدانسان هم نه « خداوندگار » میشود و نه « چاکر خانه زاد » .

یکی دیگر از اینگونه زشتی ها که تا کنون یاد آن نکرده ایم کلمه « بنده » است که همیشه بجای « من » بکار میرود . ما میدانیم این رسم از کی پیدا شده و چگونه پیدا شده . این میدانیم که رسم بسیار ننگین و یادگار روزهای زبونی است . این کلمه در نامه نویسی ها (ترسلات) ماندهایی نیز دارد : مشارالیه ، معزی الیه ، اینجانب ، فدوی ، داعی ، احقر ، سرکار که همگی چرکین و همگی ننگین است . ولی هیچیکی بچرکینی و ننگینی « بنده » نمیباشد . زیرا این کلمه گذشته از همه چیز دلیل پست نهادی گوینده اش هست . آفریدگار همه را آزاد آفریده و کسی بنده دیگری نیست . ولی کسانی که بخیره خود را بنده میخوانند ، ممکنست همیشه بنده و زیردست باشند !

باین چند جمله بسنده کرده امیدواریم که اثر این یادآوری دلسوزانه خود را بزودی نمودار یابیم .



« در آیین ما گرانمایه ترین دانشها دو چیز است : یکی
آنکه آئین زندگی یاد دهد و دیگر آنکه دستور تندرستی
آموزد » .
پیمان

حصبه

مردم ایران از حصبه وحشت ندارند شاید کمتر خانواده را در این کشور پیدا کنید که یک یا چند نفر از افراد آن قربانی حصبه نشده و یا حداقل باین بیماری خطرناک مبتلا نشده باشند با اینحال آن ترس و وحشتی که از وبا یا تیفوس دارند از این بیماری نداشته و مثل این است که این مرض هم مثل سرماخوردگی جزء عادیات روزانه شده و حال آنکه وبا و تیفوس گاهی شیوع پیدا کرده و عده ای را قربانی می کند در صورتیکه این بیماری در هر سال و هر فصل عده ای را بی سروصدا نابود میکند بدون اینکه کمترین توجهی بآن شده باشد .

حصبه میکرب دارد - این بیماری مثل همه بیماریهای گندزا دارای میکرب مخصوصی است که محل آن بر خلاف اغلب این قبیل بیماریها که مثلاً در یک نقطه از بدن وجود دارد در اینجا در تمام نقاط بدن یعنی خون ، مایع محتوی معده ، ادرار ، اخلاط ، گاهی بزاق و عرق و مخصوصاً در روده بمقدار فراوان موجود است . بهمین مناسبت از لحاظ سرایت بی نهایت مورد توجه و دقت است .
راه ورود میکرب بدن معمولاً دستگاه گوارش است ولی وسیله رسیدن باین دستگاه متعدد بوده که عمده ترین آنها را در زیر بطور اختصار متذکر میشویم .

۱ - آب - اگر آب در انتقال این بیماری در تمام دنیا شغل اولیه را داراست در کشور ما که متأسفانه آب مشروب و فاضل آب و زباله کوجه در یک مجرا جریان دارند بطور قطع از هر وسیله دیگری اهمیتش زیادت است خصوصاً که در این موقع بارانهای متوالی هم تمام کثافات و فضولات را از گوشه و کنار شسته و وارد مجاری آب میکند برای مثال کافی است آلوده شدن قنات فرمانفرما را در دو سال پیش و قنات حاجی علیرضا را در سال قبل شاهد بیاوریم .

۲ - غذاهای آلوده - مانند شیری که با آب مشروب مخلوط شده و یا نان و غذاهای دیگری که توسط شخص بیمار و یا اطرافیان او آلوده شده باشد .

۳ - سبزیجات خام - مخصوصاً کاهو که در این فصل زیاد استعمال می شوند بدو علت ممکن است وسیله بروز بیماری شوند یکی آنکه خود در اثر استعمال کود ، آلوده شده باشند دیگر در اثر اختلالاتی که در هاضمه تولید میکنند زمینه را زودتر مستعد قبول بیماری مینمایند .

۴ - مگس - این حشره که در انتقال اغلب بیماریها شغل مهمی دارد در اینجا نیز با آلوده کردن خود مواد محتوی میکروب و فضولات بیمار وسیله بزرگی برای انتقال بیماری است .

۵ - شخص بیمار - چه در دوره بیماری و چه پس از معالجه تا مدتی برای سایرین مسری و خطرناک است و چه بسا اتفاق میافتد که مسافر و یا خدمتکار جدیدی که بمنزلی آمد و مدتی قبل بیمار بوده بعلت می بودن میکروب در روده ، اهالی آن منزل را یکی بعد از دیگری آلوده مینماید .

راه جلوگیری

چه باید کرد ؟ - موقعی که بیماری در شهری بروز میکند نباید دست روی دست گذاشته و منتظر بود که تمام اقدامات از طرف وزارت بهداشتی و یا شهرداری بعمل آید بلکه در ضمن اینکه قسمتهای نامبرده بانجام وظایف خود مشغولند عموم سکنه آن شهر بفرآخور موقع خود وظیفه دارند که در محدود کردن بیماری و جلوگیری از سرایت آن سعی کافی بعمل آورند . بدین معنی که آقایان پزشکان قبل از همه سهم خود را توسط اعلامیه مخصوص وزارت بهداشتی را آگاه نمایند و پس از آنکه بیماری از طرف پزشک تشخیص داده شد اطرافیان بیمار اگر وسائل کافی برای مجزا کردن بیمار و رسیدگی باو را ندارند بلادرنگ بیمارستان بیماریهی گندزا بفرستند و در صورتیکه در منزل بستری می شود بیمار را از سایرین مجزا کرده از ورود شخص خارجی و ملاقاتها و دردلهای طولانی که اغلب بحال بیمار مضر و گاهی سبب سرایت بیماری بملاقات کننده میشود جلوگیری کامل بعمل آید و آن یکی دو نفری هم که مامور پرستاری بیمار میشوند منتهای دقت را بنمایند که هم خود را از سرایت بیمار محفوظ و هم وسیله انتقال آن بسایرین نشوند .

بدین ترتیب که پیراهن بلندی که تمام بدن را پوشیده باشد در بر کرده و از عادت مذمومی که اغلب داشته و دائماً دستهایشان را بسر و صورت و دهان میبرند در اینموقع بخصوص پرهیز نموده و در صورت اصطکاک با بیمار ضدعفونی و حداقل با آب و صابون بشویند و این عمل را بخصوص موقعیکه میخواهند چیزی بخورند فراموش نکنند زیرا اغلب همین یک عمل کوچک در جلوگیری از سرایت بیماری شغل بزرگی را داراست .

در ضمن باید وسایل سرایت بیماری را در خاطر داشته از ورود مگس باطاق بیمار از شستشوی ظروف و مخصوصاً البسه و ملاقه بیمار در آب جاری جلوگیری نمایند و تمام لوازم نامبرده را قبلاً جوشانده بعد بشویند .

اما کار اساسی چیست ؟

تلقیح مایه ضد حصبه -

نکته ای که بیش از همه در جلوگیری این بیماری قابل توجه بوده و تجربیات عدیده آنرا ثابت کرده تلقیح مایه ضد حصبه است که در بنگاههایی که از طرف وزارت بهداشتی تا کنون چندین مرتبه اعلان شده بعمل می آید و حتی نظر سوئی که اغلب نسبت بعوارض آن دارند و یا از تلقیح باطرافیان بیمار خودداری میکنند امروزه دیگر موضوع نداشته و با سبک جدیدی که در تلقیح بعمل می آید حتی برای ضعیف ترین اشخاص (**باستثناء موارد بخصوصی که پزشک تشخیص دهد**) خطری متوجه نشده و شخص را اقلأ برای مدت یکسال از ابتلاء بیماری مصون میدارد در سر هر سال هم برای تکمیل و تمدید مصونیت یک تلقیح دیگری بعمل می آید .

کمی دقت باعث عمری راحت است . بنابراین ملاحظه میشود که با اندک دقت و مراقبت در بهداشت عمومی و تلقیح مایه ضد حصبه شخصی از یک بیماری مصونیت پیدا میکند که علاوه بر مخارج گزاف که متوجه بیمار مینماید اغلب مواجه با خطر شده و در صورت بهبودی هم ممکن است آثاری از خود در یکی از اعضا بیادگار گذاشته که پس از چند سال بصورت دیگری خودنمایی کند .

در خاتمه چون اغلب از مشاهدات روزانه دیده میشود که در نتیجه دخالتها و معالجات بی جای اطرافیان خویشاوندان بیمار که متأسفانه عادت اکثر ما است و طب و طبابت را یک امر ساده و سرسری تصور میکنیم ضایعات غیر قابل جبرانی شده خونریزی روده و یا سوراخ شدن آن که دو عارضه مهم این بیماری است دست میدهد .

لذا برای احتراز از اینگونه اتفاقات وخیم لازم است که اطرافیان بیمار در انجام دستورات پزشک مطیع محض بوده و اندک انحرافی را از آن بخود اجازه ندهند .

تهران اردیبهشت ۱۳۲۴ کانون پزشکان ایران

این گفتار از روزنامه اطلاعات برداشته شده است

خرافات را با گلوله محافظت میکنند !

ما جوانان آرایخواه ایرانی انزجار و تنفر شدید خود را نسبت بعمل وحشیانه نواب صفوی ابراز داشته و اصولاً با عملیاتیکه نمونه کومه نظری ، و جهل و تهی مغزی مشتی خودپسند از دنیا بی خبر است و ما را بیاد دوره سیاه اسکولاستیک و قرون وسطای اروپا میاندازد ، و نمونه ای از توحش انسانهای هزار سال پیش را در نظر مجسم میسازد مخالفیم .

جای بسیار تاسف است هنگامی که کشور ما در میان جهل ، و پریشانی ، دزدی و خیانت میسوزد ، هنگامیکه اقلیت پست هیئت حاکمه ما با بیشرمی و وقاحت بی مانندی از صد سال پیش بوطن فروشی و انواع جنایات فراموش نگشتنی مشغول گردیده و بانواع حیل ما را آلت اجرای اغراض پلید خود می سازند ، و ما بخوبی از رفتار و جنایات آنان آگاهیم و مدارکی هم تهیه دیده ایم هیچگونه کوششی و مخالفتی از طرف توده مردم حتی روشنفکران این کشور در قبال آنهمه جنایات و خیانات آنان ابراز نمیگردد .

امضاء کنندگان پیمان ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ باید در قصرهای خود مرفه و آسوده و بی خیال بیارمند و برپا کنندگان کودتای ۱۲۹۹ و افتضاح ننگین شهریور ۱۳۲۰ باید در کوشکهای بارفعت خود بیاسایند و بریش ما یخندند - با این وصف ما نه تنها در صدد انتقام برنمی آییم و آتش بجان آنان و کاخهایشان نمی اندازیم بلکه با کودنی و پستی عجیبی آلت نیات پلید آنان شده و اشخاصی را هم که کم و بیش این خطرات را در می یابند و با شهامت کامل پرده از جنایات آنان بر میگیرند بدست خود از میان بر میداریم و یا بقدری مزاحم آنان میشویم که دلشکسته از کار دست بر میدارند .

ما توده نادان بجای قدردانی و تنبه ، طیب دردهای خود را هلاک میسازیم . گو اینکه خود نیز بعد از او طره نیستی سرازیر شویم .

میگویند یکنفر مغولی بیست نفر ایرانی را بصف میکرد و میگفت بایستید تا بروم و طناب بیآورم و دستهای شما را ببندم و اگر چه غیبت او ساعتها هم بطول میکشید ایرانیان مرتب می ایستادند و تازه وقتی هم مغولی مزبور با چند متر طناب درمیرسید بایرانیها فرمان میداد که یکدیگر را ببندند و آخرین کسی که از آنان نیسته باقی می ماند گردن را برای دریافت حربه بیرحمانه شمشیر حریف کج میکرد .

من نمیدانم که این حکایت تا چه اندازه صحت دارد . ولی وقتی که پریشانی و تعصبات و نادانی کنونی را می بینیم در صحیح بودن آن شکی برایم باقی نمی ماند .

گلوله هاییکه باید در قلب بدخواهان کشور و توده فرو رود یا در مغز امیرکبیر[ها] و بهبهانیها جایگزین میشود و یا در پهلوی مردی خدانشناس و مصلح چون کسروی مینشیند . کسروی می گوید نزاع علی و ابوبکر را رها کنید و از نبرد تبوک کمی غافل شده مناظر هولناک استالینگراد و برلین را مشاهده نمائید . او میگوید کشاکش دو

نفر خلیفه عرب بر سر ریاست و خلافت اسلامی یا بما مربوط نیست و یا ۱۳۰۰ سال از موقع آن درگذشته بیاید تا خود بنیروی خود از این منجلا ب و بدبختی بیرون بیاییم .

واقعاً علویان و عباسیان و امویان با هم آشتی نموده و تشکیل حکومت‌های ائتلافی داده اند . اما هنوز شیعیان زنجان و کاشان با سنیان کردستان و بلوچستان بسر و کول هم میزنند و بهم مشغولند . زهی بدبختی و سیه روزی ، زهی جهل و تهی مغزی .

اینهائیکه دستور قتل کسروی را صادر میکنند همانهایی هستند که سفیر آمریکا را با احترام سقاخانه حضرت علی اکبر بخون کشانیدند و آبروی ایران را در جلوی سقاخانه سرازیر نمودند . اینها همانهایی هستند که از مرگ امیرکبیر شادی ها میکردند و از اینکه از شر دارالفنون بازی های (!) او راحت شده اند جشنها می گرفتند - اینها همانهایی هستند که مشروطه خواهان را بتهمت بایی بودن دچار آسیبها و سختیها نمودند . آری اینها همانهایی هستند که میخواهند همواره افراد ایرانی در عقب ماندگی خود باقی بمانند تا دکان مشتی مستعمره چی و روضه خوان تخته نشود - اینها آن بیشرمانی هستند که مذلت ۱۵ میلیون توده ایران را برای راحتی خود هیچ میشمارند .

اما باید گفت با کشتن کسروی و مردانی امثال او میتوان جلوی نهضت ترقیخواهانه کنونی را گرفت؟! آیا میتوان تاریخ را بعقب برگردانید و همواره در جهل و نادانی غوطه خورد ، و مشتی خرافات و طرقات زمان بطلمیوس را بنام دانش و بینش نوش جان کرد؟! باید گفت بکوری چشم مشتی روضه خوان و مارگیر - بکوری چشم یک اقلیت مفتخور و متعصب دنیا بجلو میرود و ما نیز با جبر آن پیش میرویم - همه میدانیم آب در صد درجه حرارت بجوش میآید و تمام آخوندها و کشیش های دنیا متحداً نمی توانند آنرا با ضرب فحش و نیروی حدیث خنثی نموده بگویند بجوش .

ژان هوس را سوزانیدند ، و گاليله را باستغفار مجبور نمودند . اما نتوانستند از پیشرفت دانش و دین جلوگیری کنند . جبر تاریخ بشر را بسوی ارتقاء و خوشبختی پیش میبرد و لازمه این تحول و ارتقاء عده بشمارای از رفرمهای مذهبی و اجتماعی و سیاسی خواهد بود - حال اگر کسی با این اصلاحات مخالفت بکند با پیشرفت جهان بستیزه برخاسته و کاری بر خلاف آئین سپهر انجام داده است و بیشک در مقابل طوفان ارتقاء و عظمت طبیعت محکوم بغنا و نیستی خواهد بود و مورد استهزاء نسلهای آینده بشری قرار خواهد گرفت .

حال من با صدای رسا طبقه روحانی کشور را مخاطب ساخته میگویم دین اسلام هم با ترقی و تعقل مخالفتی نداشته است و اکنون شما که برای پیشرفت کار خود و حفظ مشتی حدیث مجعول و خرافات مصنوعی با آئین سپهر بمخالفت برخاسته اید جز رسوائی سیستم طفیلی گری خود کاری از پیش نخواهید برد ، و هر چند بیشتر عصبانی شوید رسوائی و سقوط شما سریع تر و افتضاحتان بیشتر خواهد بود . جوانان روشن فکر و آزادیخواه ایرانی برای در هم شکستن سدهای تقلید و بندگی قرون گذشته بسرعت بهم نزدیک میشوند و روزی خواهد آمد که این همه تقلیدهای کورکورانه و بچگانه را که در تحت یک رژیم صوفیانه در طی سالها در مغزهای ما جای داده اند در هم شکسته و این همه زنجیرهای جوکی بازی و درویش مآبی از پای عقل و اندیشه ما برداشته خواهد شد .
زنده باد آزادی افکار ! - مرده باد تعصب و تقلید !!

ف - پ - دریا



گواهی پاکدلانه

امروز سراسر جهان در گمراهیست . مردمان راه زندگی را از دست داده رشته کارها را بدست آز و وشگ و خودخواهی و دیگر خیمهای پست جانوری سپرده اند ، از اینرو از این دانشهای اندوخته گرانبها بجای سود زیان برمیدارند . این آلودگیها که از چند سال باز گریبانگیر ایرانیان و دیگر توده های شرقی گشته آنها را از پیشرفت در زندگی بازداشته و خردهاشانرا بیکبار از کار انداخته است . اینها از یازده سال پیش در نظر من روشن می بود و در آن هنگام که پانزده سال میداشتم بدستور پدرم بآموزشگاه نظامی ژاندارمری داخل شدم و با دشواریهای محیط و دزدیها و فجایعیکه از آموزگاران و دانش آموزان میدیدم ایستادگیها کرده تا در سن نوزده سالگی بدرجه قسری مفتخر گشتم . اینک یازده سالست که در نقاط مختلف کشور بتکمیل و آزمایش آنچه که در آموزشگاه دیده ام میپردازم .

هنگامیکه میخواستم تعرفه آموزشگاه را تنظیم کنم در برابر واژه « مذهب » درمانده بودم که چه بنویسم . زیرا منظور از « مذهب شیعه » را که میگفتند دین تست نمیدانستم .

دین که یک رشته آمیغهای ارجداربست از میان رفته و بجای آن دسته بندیهای بنام سنی ، شیعی ، مسیحی و مانند اینها که خود بی دینی است باقی مانده و جلوگیری پیشرفت آدمیان گردیده است . منکه در جستجوی دانستن معنی دین میبودم در هیچیکی از این کیشها معنی راست دین را نمی یافتم و چیز پندارهای بی پایه و یک دستورات بیرون از کار زندگی نمیدیدم .

در ضمن همین جستجوها بود که نوشته ای از راهنمای پاکدینان بدستم افتاد ناگهان دیده گان بسته ام باز شد و آنچه را در پیش میگشتم یافتم . اینک خدای بزرگ را سپاس میگذارم که پیش از مردن مرا بآمیغ ها رهبری نمود و میتوانم بازمانده عمر خود را در راه ورجاوند پاکدینی و پراکندن آمیغها صرف نمایم و همین رستگاری را در زندگی برای خویش بس میدانم .

ستوان یکم ناصر سمینو



آقای حسن پور

(از یاران آبادان)



آقای علی بهشتی

(از یاران تهران)

فهرست دفتر خرداد ماه

سات	نویسنده	عنوان
۱ و ۲	سکالاد تهران	۱ - ما نیز همراه و همداستانیم
۳	ا. ک.	۲ - شبی در بیمارستان
۴ و ۵	آقای کسروی	۳ - یکداوری بسیار پرت
۶ و ۸	سکالاد تهران	۴ - باید خود را آماده تر گردانیم
۹ و ۱۳	کوشاد تهران	۵ - رفتار زشت یکنویسنده
۱۴	آقای شاهرودی	۶ - چگونه پاکدین شدم (۳)
۱۵	سکالاد تهران	۷ - برای آگاهی یاران و دیگران
۱۶ و ۱۷	آقای اسپهانی	۸ - آزادی
۱۷	آقای چهره سا	۹ - چگونه پاکدین شدم (۴)
۱۸ و ۱۹ و ۲۲ و ۲۳	آقای یزدانیان	۱۰ - بیست ونه روز در زندان
۲۰	آقای ملک نژاد	۱۱ - ملایان چه میگویند
۲۱	آقای فروهنده	۱۲ - گفتگوی یکشب
۲۴ و ۲۵	آقای آوانس زاده	۱۳ - چگونه پاکدین شدم (۵)
۲۶	آقای شهیدی	۱۴ - تاریخ تکرار میشود
۲۷ و ۲۹	نویساد تهران	۱۵ - آیا کسروی مدعی پیغمبريست ؟
۲۹	» »	۱۶ - دری از پیمان
۳۰ و ۳۱	کانون پزشکان	۱۷ - حصبه
۳۱ و ۳۲	ف - پ - دریا	۱۸ - خرافات را با گلوله محافظت میکنند
۳۲	آقای سمینو	۱۹ - گواهی پاکدلانه